

حمله به

«مرکز تجارت جهانی»

و پیامدهای آن

مرکز ملی محیط

صبح روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دو هواپیمای مسافربری به فاصله ۲۰ دقیقه به هر یک از برج‌های دوقلوی «مرکز تجارت جهانی» در جنوب منهتن اصابت کردند و این دو ساختمان غول‌پیکر را که از سال‌های میلادی دهه ۱۹۷۰ نماد قدرت اقتصادی و نم آمریکا بودند به آتش کشید و به فاصله کمتر از یک ساعت به همراه هزاران انسانی که امکان فرار از این مهلکه را نداشتند به تلی از دود و خاکستر و آهن پاره بدل کردند مدت کوتاهی بعد خبر اصابت هواپیمای سوم به یکی از اضلاع پنجگانه پنتاگون این نماد قدرت نظامی آمریکا و تخریب بخشی از آن در رسانه‌های جمعی پخش شد و به فاصله کوتاهی خبر رسید که هواپیمای دیگری در ایالت پنسیلوانیا سقوط کرد و موجب مرگ همگی سرنشینان آن گردیده است.

از همان لحظات اول این واقعه، تمام شبکه‌های تلویزیونی آمریکا برنامه‌های مادی خود را قطع کرده و دوربین‌های خود را روی ساختمان‌های مورد حمله متمرکز کردند و به همین دلیل چشمان حیرت زده دهها میلیون نفر شاهد تصویر واقعی و زنده اصابت هواپیمای دوم به آسمانخراش شماره ۷ «مرکز تجارت جهانی» به سر به آسمان کشیدن شعله‌های آتش و دود هنگام اصابت هواپیما به آن، سقوط سرگور افراد از طبقات بالای ساختمان و فروریختن حیرت‌آور و رعب‌انگیز هر دو ساختمان بودند - منظره‌ای که مردم آمریکا تا حال تنها روی پرده سینما و صفحه تلویزیون برای تفریح دیدم‌اند.

گرچه اصابت هواپیمای اول به برج شمالی «مرکز تجارت جهانی» در ایستگاه یک تصادف

تلفی شد اما پس از اصابت هواپیماهای دوم و سوم به ساختمان جنوبی این مرکز و پنتاگون، آشکار شد که این همه طبع یک برنامه حساب شده تروریستی صورت گرفته است. به همین دلیل مردم آمریکا از همان لحظات اول، جلوی صفحات تلویزیون می‌نکوب شدند و زندگی عادی در بخش‌های وسیعی از کشور متوقف گردید.

از آن‌جا که از یک سو آشکار بود که ابعاد فاجعه و میزان تلفات جانی و خسارات مالی بسیار بالا خواهد بود و از دیگر سو چنین فاجعه‌ای برای نخستین بار نه در کشورهای دیگر بل که در خاک اصلی آمریکا و آن هم در قلب مراکز مالی و نظامی آمریکا روی می‌داد و از نظر گردانندگان نظام و سیاسی از سرد، «هز آرایش» مورد حمله قرار گرفته بود، رعب و وحشت ایستاده با جوش احساسات میهنی از همان لحظات اول چنان بالا گرفت که بعد از جنگ جهانی دوم نظیرش دیده نشده است.

خبر واقعه به سرعت برق در سراسر دنیا پیچید و سران تقریباً همه‌ی کشورهای جهان این جنایت وحشیانه و غیرانسانی را که علیه مردم بیگناه مرتکب شده بود محکوم کردند. احساسات مردم جهان نیز در این لحظات با مردم آمریکا و با کارگران و زحمتکشان قربانی این فاجعه و عزیزان آن‌ها و افراد قاملیل و نزدیکان آن‌ها بود.

جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور آمریکا که در این هنگام در ایالت فلوریدا بود و با شنیدن خبر به یکی از پایگاه‌های نظامی انتقال داده شد بود در نخستین پیام خود به مردم آمریکا اعلام داشت که حمله به «مرکز تجارت جهانی» و پنتاگون «حمله به آمریکا» و «جنگ علیه آمریکا» است. او پس از یک غیبت چند ساعته بالاخره در پایان روز به کاخ سفید برگشت و در پیام دیگری اعلام داشت که با این حمله «شیوه زندگی و آزادی، زیر حمله قرار گرفته». او هدف این عمل را کشتار جمعی مردم، ترساندن آمریکا و عقب‌نشینی آن خواند و سپس گفت «آمریکا از آن جهت هدف قرار گرفت که ما در شانزدهمین سال انقلابی و چابک‌انگیزی و چابک‌انگیزان بودیم در جهان هستیم و هیچ‌کس نتواند این نور را از درخشش باز دارد» و سپس اضافه کرد «این‌ها هاگرفولاد را خورد کردند اما عزم و اراده ما را نتوانند نتوانستند خدشه‌دار کنند» (نیویورک

نایپر ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ صفحه ۳)

به دنبال نخستین پیام جورج بوش به تنها در نیویورک بل که در سراسر آمریکا وضع فوق‌العاده جنگی اعلام شد. پرواز هواپیماها در سراسر کشور متوقف شد. هواپیماهایی که در آن لحظه در آسمان آمریکا بودند یا در نزدیک‌ترین فرودگاه نشاندند شدند و یا راهی کانادا شدند. فرودگاه‌ها همه زیر محاصره قرار ملی و مأمورین پلیس سیاسی (FBI) قرار گرفت.

دو شب بعد جورج بوش نطق دیگری خطاب به مردم آمریکا ایراد کرد که در آن به همی کشورهای جهان اعلام داشت «با ما یا با منی تروپیست‌ها باشید یا منتظر مرگ و نابودی» و بعضی دیگر از بالاترین مقامات دولتی از جمله پال ولفو وزیر معادن و وزارت دفاع سنا اعلام داشتند که «با بد به دولت‌هایی که از تروریسم پشتیبانی می‌کنند پایان داده و بدین ترتیب به قول از - دبلیو - ایل چینیور سفیر سیاسی نیویورک تایمز: «دولت آمریکا با یکسان شمردن تروریسم و حنا پناه دادن و پشتیبانی از تروریسم - با جنگ تمام قواستندستی رفتار دیپلماتیک بین‌المللی را کنار گذاشت» (نیویورک تایمز - ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱ صفحه ۴).

جورج دبلیو بوش سه روز بعد به مستعین نظامی آمریکا گفت که خود را آماده یک جنگ طولانی مدت کند و در این راه هر آن چه لازم باشد انجام دهند. او در کسب دید اعلام داشت: «ما در آنجا جنگیم، تروپیست‌ها به آمریکا اعلام جنگ داده‌اند و ما هم باید واکنش لازم را انجام دهیم... آن‌ها که علیه آمریکا دست به جنگ می‌زنند نابودی خود را انتخاب کرده‌اند، او اضافه کرد: «ما دیگر جنگی بدون میثان جنگ و بدون ساحل هستیم. بیروزی فقط در یک نبرد نخواهد بود بل که در یک سلسله عملیات قاطع علیه سازمان‌های تروریستی و آن‌هایی است که به تروپیست‌ها پناه داده یا از آن‌ها حمایت می‌کنند».

به دنبال این سخنان بوش، کنگره آمریکا، روز جمعه ۱۴ سپتامبر با مجله و تقریباً به اتفاق آراء (جز رای منفی خاتم پارلمانی عضو مجلس نمایندگان از کالیفرنیا) با تصویب رسامه که طبق آن به رئیس جمهور اجازه کاربرد نیروی نظامی یا هر نیروی دیگر در این «جنگ» داده می‌شود. اختیاراتی که حدود آن از اختیارات داده شده به جاسون به دنبال واقعه خلیج تنگ

هو قرار می‌رود.

روز ۲۰ سپتامبر جورج دبلیو بوش، در صحنه‌ی گنگره آمریکا و در حضور همه‌ی اعضاء قوه مقننه و سران قوه‌ی قضائیه و مجریه، در حالی که نخست‌وزیر انگلیس به طور سبلیک در جایگاه مخصوص نشسته بود، نقل تاریخی ایراد کرد که در آن خطاب تمام کشورهای جهان را با ناکید بر سووی کامل آمریکا بر تمام کره خاکین به چالش گرفت. او در این نقل - که ۳۱ بار با کف زدن‌های حضار قطع شد - اعلام داشت: «هر کشوری در هر نقطه از جهان باید نسبی خود را بگیرد یا با ما مسجید و یا با ما تروپست‌ها. از امروز به بعد هر کشوری که به پشتیبانی از تروریسم ادامه دهد و یا به تروپست‌ها پناه دهد، از سوی ایالات متحده دشمن شمرده خواهد شد».

اگر آن‌جا که «تروریسم» نه توسط کشورهای دیگر و نه مراجع بین‌المللی بل که از سوی مقامات نظامی و امنیتی آمریکا تعریف می‌شود، بیان این جمله مثالی جز تسبیح بی‌قید و شرط در برابر قدرت نظامی آمریکا ندارد. به این معنا که هر کشوری جرأت کند در برابر خواست‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی آمریکا تسلیم نشود می‌تواند در لیست سیاه «کشورهای کردگش» (Rogue nations) یا «دولت‌های تروریسم» و «حاکم تروریسم» قرار گیرد و منتظر ضربه‌های اقتصادی، سیاسی و یا حملاتی نظامی آمریکا باشد.

حالت جنگ که رئیس‌جمهور آمریکا در این نطق و نطق‌های پیشین خود اعلام کرده به کفایتی و هیران سیاسی و نظامی کشور یا دیگر جنگ‌ها متفاوت است. در این جنگ نه دشمن معهود است که پیروزی بر آن به معنای خاتمه جنگ باشد نه کشور یا منطقه معینی میانگانه آن است که تصرف آن به عنوان پیروزی اعلام گردد. نه تروریسم به طور دقیق تفسیر و تعریف شده است و نه تروریست‌ها اشخاص معین و دارای ملیتی مشخص اند. گرچه در حال حاضر ناکید بر کشورهای نامبرده است و این کار متضمن به کارگیری همه‌ی وسائل ممکن مبارزه است. به قول جورج دبلیو بوش: «ما از هر منبع ممکن زیر فرمان خود - تمام وسائل دیپلماتیک، تمام ابزار اطلاعاتی، تمام وسائل افعال قانونی، تمام نفوذ اقتصادی و هر اسلحه جنگی لازم - برای شکست شبکه ترور استفاده خواهیم کرد. به قول او: «این جنگ مانند

جنگ دهه‌ی پیش با عراق نیست که سرزمین معینی را آزاد کنیم و به نتایج سرزمینی دست یابیم. این جنگ مانند جنگ جهانی برقرار گزرو در دو سال پیش هم نخواهد بود که هیچ نیروی رسمی به کار گرفته می‌شد و حتی بانک آمریکایی هم چنان خود را از دست نهاد - مردم آمریکا نباید انتظار داشته باشند که ما فقط درگیر یک نبرد نظامی بمانیم. ما منتظر یک کارزار طولانی سراسری تمام جهان هستیم. ما منتظریم تا شکستیم یا شکستیده شویم. ما می‌فهمیم که در این جنگ از ماورین پلیس سیاسی (FBI) تا ماورین اطلاعاتی (CIA) و نیروهای ذخیره که به حالت آماده باش درآمده‌اند استفاده خواهیم کرد. او جنگ علیه افغانستان را فقط آغاز کار خواند و گفت: «جنگ علیه ترور با جنگ علیه القاعده آغاز خواهد شد اما به آن‌جا پایان نخواهد گرفت و تا زمانی ادامه خواهد یافت که ترور از ریشه کنده شود» (نیویورک تایمز - ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱).

در این نطق - نطقی که به قول مجله نیویورک تایمز یکشنبه ۱۷ اکتبر بی‌قید و شرط بود - هر چه آن کار شده بود و مورد بازبینی همه‌ی طراحان استراتژی‌های درازمدت آمریکا قرار گرفته بود - جورج دبلیو بوش، مطلقاً اشاره‌ای به ریشه‌های تروریسم، تعریف تروریسم و یا دلیل روی آوردی افسردگی سناحوش، تحصیل کرده صاحب خانواده و زن و فرزند و زندگی مرفه چون هوزیما ریپان، عامل این عملیات نمی‌کند. در این نطق مطلقاً اشاره‌ای به وضع مردم فلسطین و حیاتیات و عملیات تروریست اسرائیل و قتل عام این مردم یا حمایت بی‌چین و چرا و کمک‌های نظامی، مالی، اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی دولت آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین حامی آن نمی‌شود. هیچ اشاره‌ای به شریک زندگی ۱۸ میلیون مردم عراق زیر بمباران‌های دائم آمریکا و مرگ و میر هزاران نفر قتل عراقی به اثر می‌دهی و بی‌سالی و نبود وسائل اولیه بهداشتی به دلیل محاصره اقتصادی - نظامی آمریکا نمی‌گردد و به طریق اولی هیچ اشاره‌ای به حمایت آمریکا از کودتای ترین و تروریست‌ها و رژیم‌های فاسق و مستطانی در سوئدستان و کشورهای کناره خلیج و خشم و نفرت عمیق و فروخته اکثریت بزرگ مردم منطقه از این سیاست‌ها نمی‌شود.

چند روز بعد از این نطق، دونالد رزم قلند وزیر دفاع آمریکا، در همین راستا استراتژی جهانی آمریکا در آینده را طی سوهانه‌ای در نیویورک

تایمز منعکس می‌کند و می‌نویسد: «انتقال جدید اتلافی ستال خواهد بود - این جنگ نوعی تعهد بود که روی هدف‌های نظامی متمرکز شود. نیروی نظامی مستعدانی فقط یکی از وسایلی خواهد بود که به کار می‌رود. معانی است متشکک‌هایی به سوی اهدافی در جهان از جهان از روزها و یا تراب شوند. ممکن است دست به جنگ تکنوپیک برای جلوگیری از سرمایه‌گذاری در منطقه‌ای از جهان زبیه - این جنگ علیه یک فرد بخصوص، یک گروه بخصوص و یا یک کشور یا مذهب ویژه نیست» او در پایان مقاله خود اشکاراً از افلاک می‌درد:

«ما استراتژی خروج از این جنگ را نخواهیم داشت. هدف ما درگیری پیکاری است که هیچ نقطه پایانی ندارد» (نیویورک تایمز ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۱ - صفحه ۲۱۸) در پیش گرفتن چنین استراتژی سیاسی - نظامی که توسط بعضی از نظریه‌پردازان نظام - چین توماس فرلیس «جنگ سود جهانی» خوانده شده، جنگی که نه پایانی بر آن متصور است و نه دشمن خاصی را هدف قرار می‌دهد بل که هدفش هر فرد گروه یا کشوری خواهد بود که بخواهد منافع اقتصادی - سیاسی آمریکا را مورد سؤال قرار دهد. بی‌تردید تصمیمی پراهمیت است که می‌تواند در سال‌های سنجح حیات حاکم اختلاف به وجود آورد. به همین دلیل نیز این شکاف از همان ابتدا در روزنامه‌های تیئز آمریکا انکاس یافت. به طوری که در صفحه اول نیویورک تایمز ۲۰ سپتامبر می‌خوانیم: «دولت بوش در بالاترین سطح در حال دست و پنجه نرم کردن درباره دامنه و زمان بندی واکنش نظامی در برابر حمله هفته اخیر به مرکز تجارت جهانی است. برخی مقامات رسمی به رهبری پال ولفو وزیر معاین وزارت دفاع و لویس لیس رئیس دفتر دیک چنی (معاون رئیس‌جمهور) فشار می‌آورند که عملیات نظامی هر چه زودتر و نه تنها علیه بن لادن در افغانستان بل که علیه دیگر پایگاه‌های مشکوک به تروریسم مثل عراق و دژه دفاع در سوریه صورت گیرد. این مقامات در صدد گذاشتن عراق در فهرست هدفهای نظامی آمریکا برای برانداختن تمام حسن حسنه‌ها هدفی که مدت‌هاست توسط مخالفان کاروان طرفدار بوش پیشنهاد شده است. شماری از مخالفان کاروان نامداری را دست به دست می‌گردانند که در آن به رئیس‌جمهور پیشنهاد می‌دهند «کشایش مضطربانه زبیه»

برانداختن صدام حسین» به عمل آورد. چنانچه او به طور مستقیم به تروویستها که به نیویورک و واشنگتن حمله کردند رمپی نداشت باشد. در واکنش به این گروه کویس یاول وزیر خارجه ضمن گردمائی آخر خفته سران کشور با پوش در کمپ دیدیم این نظر را پیش برد که دولت باید به خود فرصت دهد زمینه های سیاسی عملیات نظامی آمریکا در افغانستان را ابتدا فراهم سازد و توجهی قابل قبول از نظر قوانین بین المللی آماده کند او گفته است: ما نمی توانیم با یک ضربه همه چیز را حل کنیم.

در دنباله مقاله می خوانیم: دونالد رز اولد به اکثریت هیوست و موافقت کرده است که عراق و دیگر کشورهای را در مرحله اول مورد حمله قرار ندهند او گروه حیز مستقیم حمله به عراق است اما تصمیم گرفته که فعلاً آن کشور را نباید زیر ضربه گرفته. (نیویورک تایمز - ۲۰ سپتامبر صفحه ۱۵)

به سخن دیگر حتی جناح معقول تر هیست حاکم برآست که از موفقیت حمله به همسرکز تجارت جهانی» استفاده و حتی با کشورهای که ارتباطی با این حمله ندارند تسویه حساب کند. در این رابطه یکی دیگر از مقامات بلند پایه دولت آمریکا به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید: «وقوع اجزای مرحله ی بعدی، هجوم نظامی آمریکا که ممکن است در دستگیرنده حمله به دولت همدانی باشد که از تروویست پشتیبانی کرده اند مورد حوز بحث است. مگر این که این دولت ها در هفته های آینده پیشنهاد آمریکا را بپذیرند به آن چه جورج پوش آن را جنگ جهانی علیه ترووی نام گذارده پذیرنده مقام مزبور اضافه می کند «این جنگ چنان دامنه وسیعی دارد که نمی توان آن را یکباره تمام کرده. (نیویورک تایمز ۲۲ سپتامبر - صفحه اول)

به عبارت دیگر آمریکا منتظر عکس العمل کشورهای منتقله نیست به اختلاف» برپا شده از سوی آمریکا و پذیرفتن شرایط آمریکا برای ورود به این اختلاف است. در مسرتی که این کشورها تسلیم خواست های آمریکا نشوند می توانند در جرگه کشورهای قرار گیرند که با تروویست را نتوانند گردانند» یا به تروویستها پناه ندهند.

در این میان ترس اورترین پذیرنده نقش دستگاه های ارتباطی آمریکا از همان لحقات اولیه وقوع حمله بود یککست پیش حیرت آور ضربه برخورد شبکه های تلویزیونی و اکثریت

قرب به اتفاق رادیوها و روزنامه ها به مستهزای تسلط سهمگین صدها «نظریه پرداز» «مفسر» «تخلیلگر» و «خبرنگار» دست راستی طرفدار اسرائیل و خصم مردم فلسطین بر تفسیرها و گفتارها و ذهنودان ها و از زبان های آگنده از کینه و نفرت نه تنها علیه مردم عرب و مسلمانان بسال که نسبت به رنگین پوستان و مساجدان خارجی و بردارهای انتقادچینی، ضمن زدن به حس منهن پرستی افراطی و تلمذ شدن بر چه آمریکا روی صفحاتش تحام شبکه های تلویزیونی و ترویج مردم به برافراشتن پرچم بر دو و دیوار و پام ستار و بالای انوسیل ها و هر جای ممکن دیگر، و از آن ترس اورتر خفته شدن سریع هر صلتی بود که پیشنهاد تأمل کردن در قضایات در مورد عاصمین واقع فاجعه فکر کوچک و بزرگ یا بررسی از خبرنگاران می توان کرد. تحقیق، یافتن سبب و علل می تواند به این حمله را نتیجه سیاست های غیورعالانه و نادرست آمریکا در خاورمیانه می دانست و قانع کردن چنین افرادی به متوان دشمن آمریکا، دست تروویستها و در نتیجه مردوداواژ دستگاه های ارتباطی جمعی.

نشان دادن مکرر صحنه های رعب انگیز قروپاشر ساختمان ها، سقوط ناگهانی انسان ها از طبقات بالای ساختمان و نابودی سراسر انسان در کوهی از دود و آتش به همراه چهره های درد آلود نزدیکان و عزیزان قربانیان فاجعه و خاک آلودی شورمن آتش نشانی، هزارها لاشه بی نام و نشان برای کمک به مجروحین و نجات مدغین شدگان زیر آوار شلیک از یکسو و نشان دادن بی روی چهره ی افراد شهید به ایام این جنایت بر صفحه تلویزیون اثر سوی دیگر، همراه با تفسیرهای زهرآگین کسانی که اکنون فرصت بیرون ریختن کینه های نهفته در خود را یافته بودند همه و همه موجب بالا گرفتن موج کربانهای از نفرت نسبت به اعراب مسلمانان و هر آن کس شد که شکل و شمایل یا شیوه لباس پوشیدنش شبیه آنان بود گفتارها و سخنهای اولیه ی سزای اصلی حکومتی از جمله جورج دبلیو پوش بی تردید به ایجاد این جو سموم کمک کرد.

نتیجه آن که در روزهای نخست وقوع فاجعه، حمله به کسب و کار عرب ها، مسلمانان، مدغیان و پاکستانی ها و به ویژه مسیحیان که شیوه لباس پوشیدن و دستار بستن آن ها شبیه آسامه بی لادن است آغاز گردید. لاشل سه نفر در اثر لهیب کینه ی مردم به ضرب گلوله از پای

درآمدند. مساجد و کسب و کارهای متعددی مورد حمله و اذیت قرار گرفت و جمیع مسلمانان تشنه و عرب نشین شهرهای آمریکا را جوی از رعب و وحشت فراگرفت. زنان بی حجاب اسلامی و مردان با لباس های موسی و سبک جوات بیرون آمدن را متوال را مخالفت و بالا خور کار به آن ها کشید که شخصی جورج پوش به یکی از مساجد رفت، و در همان مذهبی را تازیانی داد و مردم را از خشیت نسبت به مسلمانان بر حذر داشت. با این همه طبق آخرین آمار تا به حال نزدیک به ۷۰۰۰ مورد اعتصاب خشونت نسبت به افراد مسلمان، عرب و اهل کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوبی گزارش شده است. میزان کینه و نفرت برلایکته شده در مردم نسبت به اهالی خاورمیانه و مسلمان را از گفتگوهای مردم عادی دریافت. یکی از آن ها به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید: «من می توانم با این عوب ها چه باید کرد. ما باید آن ها را پیدا کنیم، یک یک آن ها را چه قدر مزاریم بعد نعش آن ها را در پوست خوک یا در دهن و دستان کنیم تا هیچ کاه به پیشت راه نداشتند. بمانند. دیگری می گوید: «دریافت مقررات قانونی در این موارد به درد نمی خورد. باید از جنگ گمراه. مثل افلاس و عقاب» پنجویم تروویستها را تحویل دهنده. اگر گوش نکرده اند باید به آن ها اعلام جنگ کنیم... نفوس این کس که با آن ها به یاد شیوه رفتار خود را روشن کنند یا شاهد نابودی خود باشند. سوس اضافه می کند: «لاگر گشته به این لادن برسد ابتدا پوست او را می کند و بعد نعلک روی آن می ریاند. پوست کشورهای را که به این ها جا می دهند باید به آن ها یک پیکان کرد. تمام این کشورها را... باید به آن ها زارت و کار را تمام کرده چهارس می گوید: «فرارستن یا توهانی اگر من یک عرب هستم یا پاکستانی بستم، فکر می کنم که این هستی چه چیزی زیر قیاسی بشناسم کرده است. من اثر این ها وحشت دارم».

(نیویورک تایمز - ۱۴ سپتامبر صفحه ۱۵)

رعب و وحشت و کینه های که دستگاه های ارتباطی جمعی آمریکا در روزهای اول پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر در میان مردم آمریکا دامن زدند چنان سهمناک بوده است که ۵۸٪ از مردم آمریکا کاربر کنترل احساس در مورد صرب ها. حتی آن ها که تنه آمریکا هستند و ۲۴٪ موافقت که به آنان کارت شناسایی منحصر فاده شود و ۳۳٪ برآند که فعالیت آن ها زیر کنترل عیالت

فرار کرد. (نیویورک تایمز - ۲۴ سپتامبر - صفحه 1812)

یک ناظر خارجی که برنامه‌های تئوریستی را دیده، به رادپوها گوش کرده و روزنامه‌های پرورش مانند «دبلیو نیوز» و «نیویورک پست» در شهر نیویورک را خوانده باشد از چنین اظهار نظرهایی توسط مردم آمریکا تعجب نخواهد کرد. مردمی که اکثریتشان سال‌های سال توسط همین دستگاه‌های ارتزاق جسمی و تحمیل و گمراه شده و در نتیجه چنان ناآگاه مانده‌اند که در مکان جغرافیایی افغانستان را می‌دانند و نه می‌دانند که افغانستان یک کشور عربی نیست.

عاملین واقعی فاجعه کیانند؟

در مورد این که چه کسی، چه کسی، چه گروه یا تشکلهای این عملیات می‌پردازد و نظیر و در عین حال فساداتی را طرح ریخته و با این دقت پیاده کردند حداقل سه تئوری وجود دارد.

۱) روایت رسمی دولت و هیئت حاکمه آمریکا که تقریباً بی‌گم و گناست توسط فاطمه دستگاه‌های ارتزاق جسمی و پرورش آمریکا - و جهان به ساعت به گوش و چشم مردم آمریکا - و جهان - رسانده می‌شود و اکنون جزئی از ذهنیت مردم آمریکا شده این است که این کار توسط ۱۹ نفر عرب مستلمان صورت گرفت. گروهی که ۴ هواییهای مسافری بزرگ را که مسیر آن‌ها از شرق به غرب آن کشور بوده و در نتیجه ملو از بمباران بمباران تقریباً به طور همزمان و ملحق یک برنامه حساب شده ریزیده و به مراکز حساس مالی و نظامی (و شاید سیاسی) آمریکا حمله کردند.

طیلس روایت ۱۹ نفر نامبرده جزو شبکه‌ی تئوریستی بین‌المللی هستند که مرکز آن در افغانستان است اما فعالیت آن در چند کشور دیگر دارد و اساسه بن لادن بود یکی از پیمانکاران تروریست خروستن سعودی در رأس این شبکه قرار دارد و کل این برنامه زیر نظر او صورت گرفته است. همین روایت، فاطمه آخر با افکار در زیرزمین یکی از همین دو پرچم و نیز پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان صورت می‌گیرد. دولت آمریکا برای الیبات این روایت هنوز هیچ مدرک قطعی نه به مردم آمریکا و نه به مراجع بین‌المللی ارائه نکرده است.

۲) روایت مردمی که از زبان برخی از افراد ملهم در کشورهای مصر و عربستان شنیده می‌شود این است که اصولاً فرودمان آن‌ها محال

است دست به چنین کاری زدن و شخصیت آن‌ها انجام چنین عملی را نمی‌طلبند و تمام آن چه دولت آمریکا ادعا می‌کند یک نوع بزرگ است و این کار یا کار دستگاه‌های جاسوسی آمریکا است و یا به احتمال قوی تر، دستگاه جاسوسی اسرائیل.

۳) روایت سوم اینست که این کار می‌تربد توسط سازمانی افراد به غایت خشمگین از سیاست‌های آمریکا و دولت‌تجه از جان گذشته، مسموم، تحصیل کرده و از نظر فنی آموخته و طی یک برنامه دقیق و حساب شده که شاید سال‌ها طول کشیده صورت گرفته. پرسش پراعمیت مطرح شده در این روایت سوم اینست: چگونه است که دستگاه‌های امنیتی آمریکا که شاخه‌هایش نه تنها در آمریکا بل که در سراسر جهان گسترده شده و مأمورین آن در انواع سازمان‌ها، گروه‌ها، دست‌بندگاه‌ها، مراکز تجاری، انبارت، کسب و کارها، سفارتخانه‌ها، دولت‌ها و دیگر نهادها رخنه می‌کنند و با بودجه سرسام‌آور خود می‌توانند بسیاری را به خدمت گیرند و با دستگاه‌های جاسوسی کشورهای چون ترکیه، اسرائیل، عربستان سعودی، مصر، فرانسه، انگلیس، آلمان و بسیاری دیگر از کشورهای ارتزاق دستگاه‌ها را رانند و با بودجه آن که انفجار چند سال پیش در هامرک تجارت جهانی این دستگاه وسیع و گناست به این نوشته هشتادتر کرده بود و یا وجود آن که گروه‌های قبلی متعهد به آن انفجار نه می‌تواند بر کل سال‌ها زیر بار چوبی نشده بیس سیاسی و بیس مخفی آمریکا بنده‌اند و دولت آمریکا از همکاری نزدیک دولت‌های عربی نه جزیره مصر و عربستان سعودی و اردن و شخص‌نشین‌های کناره خلیج فارس برخوردار بوده و گروه‌آسامه بن لادن ساخته و پرداخته دولت پاکستان و عربستان سعودی و آمریکا است، و با وجود آن که دستگاه‌های امنیتی چند کشور - از جمله هند، آلمان و فرانسه - از شاه‌های اول تابستان بارها به دستگاه امنیتی آمریکا در مورد یک توطئه و عملیات تروریستی هشدار داده بودند، چگونه است که با وجود این دستگاه، عقده با بودجه‌های نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار طرح‌های به این گستردگی نتواند سال‌ها ادامه پیدا کند و با این دقت پیاده شود یعنی ۲ هلی‌کوپتر به طور همزمان ریزیده شوند، حمله‌ها مایل از مسیر خود منحرف شده و به قلب مراکز مالی و نظامی آمریکا حمله کنند و با این همه از چشمان تئوریست این دستگاه

مخفی بماند

اینها همه سوالی است که برای بسیاری از مردم جهان مطرح است. این سوالات برای بخش کوچکی از مردم آمریکا نیز - گرچه این مردم شاید زودبیاورترین و اثر منفی سیاسی ساده‌ترین مردمان - مطرح گردیده است. این معنادار همیشه به صورت بزرگی سر به مهر باقی بماند و شاید همه روزی برده‌ی اسرار دریده شود و مفهوم گردد این عمل توسط چه کسانی صورت گرفت و چه کسانی اجازه‌ی وقوع آن را دادند. اسرار این فاجعه اما اگر در برده‌ی اسرار بماند پیامدهای فاجعه‌ی سر همگان آشکار است.

در تاریخ آمریکا از این روزهای سر به مهر کم نیست. دو مثال تاریخی مستند را روشن می‌کنند: ۱) روز اول ماه مه ۱۸۸۱ کارگران کارخانه مک کورمیک در شیکاگو که تظاهرات مسالمت‌آمیز و جشن ملاتی به مناسبت درخواست ۸ ساعت کار در روز بر سر کرده‌اند هنگامی که کارگران مشغول گوش دادن به سخنرانی یکی از رهبران خود بودند بمبی در میان صف بنیست منفجر شد و چند نفر از آن‌ها کشته شدند. این واقعه موجب شد که تنها کارگران در روز کار و مار نه‌اند و سران آن‌ها به محاکمه کشیده شد. بعد به دار آویخته شوند مل که جنبش کارگری و مبارزه برای ۸ ساعت کار نزدیک به ۴۰ سال سرکوب شد. هنوز معلوم نشده است آن بمب را چه کسی به صف بنیست پرتاب کرده و یا در آن کار گذاشته بود پیامد این واقعه اما بر همگان آشکار است.

۲) آریها روز سال ۱۹۳۳ در حالی که جان اف کندی در شهر دالاس با موسی ۱۹۳۳ مشغول رفتن شهر بود شش گلوله مغز او را متلاشی کرد تا حال دهنه فیه در این ماه ساخته شده. مدعا کتاب و هزاران مقاله در این زمینه نوشته شد. روز این قتل گرچه هنوز در برده‌ی اسرار باقی مانده است، پیامدهای این قتل اما بر همگان آشکار است: سرکوب ساختن فرود متعهد به شوروی، تاحص رقیب نه‌اند. احداث سد کمپوتیسی آن زمان و وجود و حقیقت به مردم وینتام و آمریکا تنها کشوری نیست که از این اسرار نه‌جان داشته بماند. تظاهرات در این راست که مخوف اسرار این اسرار قدرت بود خلاف بسیاری از امیدواری‌های گذشته، هنوز درست نغورده مانده است. افشای اسرار پیدایی اورقنتر آلمان پس از جنگ اول جهانی بوجه

اشکارساخت فائز شاهزاده‌ای اتریشی در
صربستان، نه فردی عادی بل که چاقوس المان
بود المان به دنبال پهنانه‌ی برای آمار یک
جنگ می‌گشت و قتل شاهزاده‌ی اتریش
پهنانه‌ی شروع به دست او داد.

ایجاد فاجعه

صرفنظر از آن که عاملین واقعی این واقعه
چه کسانی بودند و هندستان ناشی و خارجی
با تسهیل‌کنندگان این برنامه گمانند، با احتمال
قوی به یقین می‌توان گفت که هیچ‌یک از
آن‌ها تصور نمی‌کردند که اصابت دو هواپیمای
برج‌های دو طبقه فاجعه‌ای به این عظمت به وجود
آورد. و این واقعیت از جهت ردیابی عاملین،
دست‌اندرکاران و تسهیل‌کنندگان مستقیم و
غیرمستقیم ناشی و خارجی این برنامه بسیار
پراهمیت است.

توضیح آن که این نخستین بار نیست که
هواپیمایی به آسمان خراش بنا ساختمانی
اصابت کرده باشد سال ۱۹۲۵ هواپیمایی
غول‌پیکری به ساختمان امپایر استیت اصابت
کرد و سه یا چهار طبقه از ساختمان را طعمه
آتش ساخت. اسکلت ساختمان و بدنه‌ی
قدرتمند آن هم حرارت این آتش‌سوزی را
تحمل کرد و هم سرب‌های هواپیما را اما چه شد
که ساختمان‌های «مركز تجارت جهانی» یکی
در کمتر از نیم ساعت پس از اصابت هواپیمایی
دوم و دیگری کمی بیش از یک ساعت پس از
اصابت هواپیمایی اول چون دو قوطی موقفی در
هم فرو ریختند و هزاران انسان را به همراه
میلیون‌ها تن شیشه و سیمان و کوبه‌های از
خاکستر و دود و آهن‌پاره بلبل کردند. نظر یکی از
معماران برجسته دانشگاه هاروارد (در مساجد با
این کومدان در رادیو WBBX) که در سال‌های
دهه‌ی ۱۹۷۰ ناظر بر طرح‌ریزی و ساختن این
دو آسمان‌خراش بوده‌ایست که نقص ساختاری
در اسکلت‌بندی ساختمان وجود داشته - به
ظاهر تسریع در کار ساختمان و صرفه‌جویی در
هزینه مصالح - است که ساختمان آن را در برابر
حرارت بالا ضربه‌پذیر ساخته و از آن مهم‌تر
موجب گسردیده که فروریزی یک طبقه از
ساختمان موجب سستی طبقه‌ی زیرین و ریزش
آن گردد و در نتیجه همان‌گونه که ناظر بودیم
طبقات این ساختمان‌ها یکی پس از دیگری از
سند و پا حرکتی نگارندین ساندند در هم فرو
ریختند نتیجه آن که اصابت دو هواپیما به این

دو ساختمان تبدیل به یک فاجعه شد که ابعاد
آن از نظر تلفات انسانی، خسارات فیزیکی و
مالی و اثرات اقتصادی و اجتماعی‌اش فراتر از
آن رفت که در تصور مردم نیویورک و آمریکا
پنهان‌بگنجد.

تلفات جانی این حمله (افراد ناپدید شده در
شاکسرها، ساختمان، سرنشلیس سه هواپیما و
تلفات پنتاگون) تاکنون نزدیک به ۷۰۰۰
تخمین زده شده - در مقایسه با حمله به پسرل
هاربر که تلفاتش کمتر از ۲۵۰۰ نفر بود این
واقعه اگر یک یا دو ساعت دیرتر اتفاق می‌افتاد
بی‌تردید شمار تلفات را چند هزار نفر بالا می‌برد
چرا که در هر یک از این دو ساختمان بیش از
۲۰۰۰۰ نفر مشغول به کارند و هزاران نفر دیگر
یا برای امور روزانه و یا رفتن به بالاترین طبقه
برای تماشای شهر نیویورک به آن‌جا مراجعه
می‌کنند.

اکثریت بزرگ تلف‌شدگان، کارگران یقه
سفید (کارمندان) متخصص امور مالی، بانکی،
خرید و فروش سهام و اوراق بهادار و شرکت‌های
بیمه و خدمات مربوطه بودند. در این میان صدها
کارگر رستوران، نظافت‌کار، نگهبان، مأمور
آتش‌نشانی، تعمیرکار و غیره نیز جان خود را از
دست دادند. شمار سدیروان مسطح بالا و
سرمایه‌داران از میان رفته در این فاجعه
انگشت‌شمار است. بدین سان طعمه‌ی انسانی
فاجعه از جهت از دست رفتن هزاران کارگر
متخصص و تحصیل‌کرده‌ی سطح بالا، طعمه‌ی
چشمگیر است. صدمه‌ی فیزیکی وارده به
جنب‌منهتن طوری است که به راستی این
منطقه را به چیزی شبیه میدان جنگ بدل کرده
است. ریزش و دو ساختمان غول‌پیکر که در قلب
مركز تجاری شهر نیویورک سر به آسمان کشیده
بودند، ده‌ها آسمان‌خراش اطراف آن را به تنگی
در هم فروپاشیدند و یا صدمه‌ی شدید زده است.
ده‌ها ساختمان و آسمان‌خراش دیگر نیز در
نابره‌های وسیع‌تر به طور متوسط یا خفیف صدمه
دیدند. این که چه استاد و مدارک، چه وسایل و
ابزار و چه دستگه‌هایی از میان رفته‌اند، نه ماها
که سال‌ها طول خواهد کشید تا تخمین زده شود.

آرزوی پولی خسارات وارده به ساختمان‌های از
میان رفته حدود ۳۳ میلیارد دلار تخمین زده
شده است و خسارات اقتصادی در اثر از میان
رفتن کسب و کارها، شلشل و تأثیر ناآه‌ی آن‌ها
حدود ۲۰۰ میلیارد دلار دیگر، (نیویورک تا میز - ۵
اکتبر ۱۹۷۱) این لطمه‌ی فیزیکی و خسارات

مالی اما به قول معروف تنها یک کوه یخ را
نشان می‌دهد؛ توقف چند روزه پرواز هواپیماهای
مسافری در سراسر آمریکا نه تنها صدها میلیون
دلار خسارت متوجه شرکت‌های هواپیمایی کرد
(که با کمک ۱۵ میلیارد دلاری از کمته‌ی مردم
بلافاصله جبران شد) بل که به این شرکت‌ها
فرصت داد مسدود شدن در تارکون خود را اخراج
کنند شرکت هواپیماسازی بوئینگ نیز از این
موقعیت استفاده کرده و ۳۰۰ هزار نفر از کارگران
این شرکت را از کار بی‌نثار کرد. علاوه بر آن تنها
در شهر نیویورک به دلیل تخریب جنب‌منهتن
مسدود شدن سفری از زمستانش ترین کارگران
رستوران‌ها، کارگاه‌ها، غرض‌ریزی بهداشتی و
دوزندگی، دست‌فروشان، کارگران کسب و
کارهای کوچک و متوسط و ادارات از کار بی‌نثار
شدند. طبق آمار نیویورک تا میز علاوه بر این
۱۰۰۰ هزار نفر، وضع شغلی ۰۰۰ هزار نفر دیگر از
کارگران این شهر - نزدیک به یک پنجم کل
نیروی کار ۴ میلیونی آن - به نوعی تحت تأثیر
این واقعه قرار گرفته است.

در اثر توقف چند روزه پرواز هواپیماهای
مسافری و تقلیل شمار مسافران به دلیل مقررات
امتیضی جدید و لطمه روانی که توجه مردم شده
هزاران هتل و هتل و کسب و کارهای مربوط به
توریسم دچار ناهامدانی شدید گردیدند و
بسیاری از آن‌ها در آستانه ورشکستگی قرار
گرفته‌اند.

صدمه‌ی این عوامل و اثرات تخریب‌های آن بر
دیگر کسب و کارها - از بائین افتادن میزان خرید
انومیل گرفته تا خانه‌سازی و غیره - چنان اثر
منفی بر بورس سهام گذاشت که در همان
هفته‌ی اول افتاح آن (پس از حدود یک هفته
را از تسلط) نزدیک به ۲۰۰ میلیون دلار از ارزش خود
را از دست داد. در مجموع نمی‌توان نزدیک شدن
که بازنگارگان واقعی این فاجعه کارگران و
زحمتکشان آمریکا برده‌اند.

پیامدهای اقتصادی

پیش از این اشاره کردیم که گرچه چگونگی
امکان وقوع چنین فاجعه‌ای شاید حدت‌ها در
برده اصرار معاند، پیامدهای آن اما، از همان
ساعات اول پس از وقوع فاجعه آشکار بود به
همین دلیل ستول پراهمتهی که در این رابطه
مطرح است و هنوز پاسخی به آن داده نشده
است اینست که چرا این فاجعه از سوی دولت
آمریکا به عنوان یک جنتا بی‌عنه مردم آمریکا

با جنایت علیه بشریت اعلام نگرديد بل که از همان ابتدا به عنوان جنگ علیه آمريکا اعلام شد و دليل اساسی پراي من مته ن تان ذکر کرد: نخست آن که اگر اين حمله به عنوان جنایت علیه بشریت اعلام شود، عاملين اصلی آن باید همه دادگاه بين المللی عدالت سوده (International court of justice) سپرده شوند؛ دادگاهی که دولت آمريکا يا موجوديت آن به مخالفت برخاسته است چرا که امکان دارد برخی از سران خود و دولت های دوستش به خاطر اعمال گذشته شان تحويل چنين دادگاهی داده شوند. دوم، و از آن مهم تر آن که اعلام جنگ و حالت فوق العاده، پيامدهای بسيار گسترده تر و عميق تر از سازو با جنایت و تروريسه دارد و ابزار قدرتمندی در اختيار جناح راست هيئت حاکمه می نگارد تا بتواند سياست هايتی را که سال ها در سر می يوروده - چه از نظر داخلی و چه جهانی - اکتين، با استفاده از اين فرصت طلایي زياده کند و پياده کردن اين سياستها همان گونه که شاهدش هشتم فاجعه ۱۱ سپتامبر را به کنی تحت اشاع خود قرار داده و از آن فزاين می راند به همین دليل لازم است در اين جا پيش زمينه های اقتصادی سياسی را که اين فاجعه در آن اتفاق افتاد يادآوری کنم.

پيش زمينه اقتصادی

سال های دهه ۱۹۹۰ برای اقتصاد آمريکا دوره ای کم نظير و از جهات استثنای بود. در سال های نخست اين دهه چند حادثه ای ناوخي تقريباً به طور هم زمان دست به دست هم داد تا ضرايب مساعدی برای ريك «رونق» اقتصادی دراز مدت به وجود آيد.

۱۹۸۰ کشور شوروی که سال های دهه ۱۹۸۰ رقيب سياسی آمريکا به حساب می آمد و از نظر اقتصادی کشور صنعتی و تا حد زيادی پيروز از چيندری نظام جهانی سرمايه داری بود به طور دراماتيک از هم فرو پاشيد و تبدیل به ۱۵ کشور ضعیف، فقير و ضربه پذير «جهان سوم» شد و بدین ترتيب، سورمونی به وسعت یک ششم کوه خاکی با منابع روزمینی و زير زمینی عقبنه و ده ها ميليون انسان تحصيل کرده می سطح بالا و فقر زده که حاضر به ابتکار کارهای فنی و علمی با ارزان ترين قيمت بودند برای استنادی غرب - به ویژه آمريکا - در طبق اخلاص گذاشته شد.

۲) آغاز جنگ خليج و لشکرکشی به اين منطقه به بق و گروستگی کشانين ۱۸ ميليون عراقی گرديد؛ از سوی ديگر تسلط کامل نظامی و سياسی آمريکا بر کشورهای اصلی توليدکننده نفت منطقه به ویژه عربستان و کويت و امارات متحد عربی و در نتیجه سرازير شدن نفت و گاز ايران به غرب را - که هدف اصلی جنگ بود - تضمين کرد و نفت ارزان به شرکت های اتومبيل سازی فرصت داد تا اتومبيل های هر چه بزرگ تر با مصرف بالا و شمار هر چه بيشتري توليد کنند.

علاوه بر آن قراردادهای چندمليارد دلاری برای فروش اسلحه به کشورهای منطقه خليج فارس را تسهيل کرد و به دولت آمريکا اجازه داد تا با افزايش بودجه نظامی، کارخانه های اسلحه سازی و اقتصاد آمريکا - را تحرك بخشد.

۳) سرازير شدن صدها ميليارد دلار ثروت به سوی انحصارات عمده نفتی و اسلحه سازی و اتومبيل سازی آمريکا، و تزريق ميليارد دلار به بودجه های پژوهش های علمی - تکنولوژيک که دليل آورد کامپيوتر، نيزه شعلن صنایع نيز به نوبه می خود داد و فنان انقلاب اطلاعاتی، انقلاب سوم پسانتشی» و ورود به عصر «پسامدرن» و اختراع مفهومی به نام اقتصاد نوين» (New Economy) را به دنبال آورد؛ اقتصادی که گفته می شد به دليل کامپيوتر، نيزه شعلن و اتومبيل، شعلن توليد و افزايش بارآوری کار (Productivity) خواهد توانست به طور بی انتها کارهای ارزان در مقياس وسيع توليد کند و در نتیجه ضمن بالا بردن ميزان دستمزدها و قدرت خريد کارگران، تسووم را نيز کنترل کند و بدین سان برای نخستين بار اقتصادی با رشد بی پايان و راحت از دردمسز تورم، مازاد توليد و رکود به وجود آورد.

۴) گسترش روجه خوشبينی کمپيوتر در لایه ستريت و بازار مالی و برقراری مراسم شادی و پايدگویی در محافل دانشگاهی و محافل فکری (Think tank) ساکن واشنگتن و سورمی آن به مناسبت «پيامان تاريخ» مسرک سوسيالیسم، «خاکسپاری کمونيسم» و افهامی نظام سرمايه داری ليبرال و دموکراتيک به طور بی پايان و «جهانی شعلن» آن به رهبری پلامتاز آمريکا.

۵) اطمينان دادن کلينتين به بازار مالی در

اتمامه دادن به سياست ريگان و پوئ در سرکوب و افته کردن سندهای کارگری آمريکا و تشديد نامنی شعلی - وزير نام اقتصاد شعلی و «تديل کارگری» - و ترس از بيکاري و در نتیجه فشار روی سطح دستمزدها و مزایای کارگران برای شدت بخشين به استعمار نيروی کار و بالا بردن نرخ سورد.

۶) به بق نخستن همزمان بخت های وسعی از کشورهای اسانی، افريقائی، آمريکای لاتين و کشورهای «جهان سوم» شدهی شوروی سابق؛ گسترش جنگ و نامنی در اين مناطق؛ رکود اقتصادی بيگير در ژاپن؛ سکون اقتصادی در اروپا؛ و در نتیجه تبديل آمريکا به تنها «جزيره ثبات و آرامش» برای سرمايه های جهانی و سرازير شدن صدها ميليارد دلار به بازار مالی نيويورک و اروپا؛ فزوده دولتی آمريکا.

۷) تغيير مقررات حاکم بر صندوق مارنستگی ده ها ميليون افراد شاعلی، تغيير قوانين مالیاتی به نفع سرمايه نگاری و اين صندوق ها در بورس سهام و تقليل نرخ بهره پس اندازهای بانکی به عنوان عامل محرکی ديگر برای روانه کردن پس اندازهای افراد بازنشسته به سوی بازار سهام و درگير شدن ميليون ها خانواده آمريکائی به طور خواسته يا ناخواسته در سفته بازی بورس نيويورک و همه ای عوامل موجب گرديد که بورس سهام نيويورک از اوائل دهه ۱۹۹۰ آغاز به صعود کند و بدین ترتيب ده ها ميليون ديگر از خانواده های آمريکائی را به سختهی سفته بازی و قرار در بورس سهام بکشد و با ورود آن ها ده ها ميليارد دلار ديگر به اين بازار تزريق شود و موجب گرديد که بورس نيويورک ميان سال های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۰ به راستی سر به آسمان کشد و بدین سان در عرض چند سال پايانی اين دهه نزدیک به ۱۵ تریليون دلار به ارزش سهام Dow Jones و به ویژه Nasdaq افزوده شود و در نتیجه ده ها ميليون خانواده آمريکائی احساس ثروتمند شدن کنند و در اثر اين احساس (wealth effect) تلاطم بر بورس قماربازی به جين مصرف کنندانه شوند؛ کارتهای اعتباری خود را با قدرت هر چه نعام تر به کار انداخته و خود را تا خرخره وزير بار فرض بوند تا سهام بيش تر خريداري کنند؛ چاهدها را پسر از اتومبيل های فسيول بيگر (S.U.V.) با مصرف وحشتناک بنزين کنند؛ بترکدها را از قايق ها و کشتی های تفریحی بر

کنند و بلایهای مسالمت‌های تفریحی را از مامده قبل پیش خرید کنند و خلاصه جشن و پایکوبی چنان اوج گرفت که امر بر بسیاری از اقتصاددانان وابسته به پال مستریت - از جمله آقای گرین سین رئیس بانک مرکزی - مشتبّه گردید که به راستی همه این رویدادها نتیجه انقلاب اطلاعاتی و بالا رفتن بازارهای کنار است و آن چه شاهدش هستیم نه اقتصاد قدیم با سبکهای اقتصادی آزاددهش است بل که از مسیوالت اقتصاد نوین است که به غیر و خوش تا آیدمانی تسلیم ادامه نخواهد یافت و به جای اوج و نزول معیار گذشته از این پس فقط شاهد امواجی ریز (Ripple) و بی‌اهمیت خواهیم بود.

برخی از نظریه پردازان با هوش و لیبرال نظام - از جمله پال کروگمان، رابرت واپس لستر تارو - و با استدلالگر کمال پال استریت - چنین جان کسیدی و استیفن روج - عدتها بود هشدار داده بودند که این روش بی‌سابقه اقتصادی (که ۹۰٪ از تنعم آن نصیب ۱۰٪ بالای جامعه شده و ۵۰٪ پائین جامعه بازندگان واقعی آن بودند) در درجه اول به دلیل رشد و جهش بورس سهام و بالا رفتن ثروت کاذبی است که به ناهقی - بسیاری از خانوادههای آمریکایی است که بر پایه‌ای آن نه تنها پس‌اندازهای خود را خرج می‌کنند بل که تا گلو زیر بار قرض و تقاعد ولی حتی فروپاشی اقتصاد فیهربهای کسوفی جنوب شرقی آسیا در سالهای ۹۸-۱۹۹۷ و تبدیل آن‌ها به مشایخ دگره و لغزنده اعلام ورشکستگی دولت روسیه و بران شکن دولت‌های برزیل و آرژانتین به آستانه ورشکستگی نیز کافی برای قانع کردن آنان نبود به دلالت سال ۲۰۰۰ نه به خاطر فروپاشی برنامه‌های کامپیوتری بل که به خاطر اوج و زوال کم سابقه بورس سهام، سال تنبیس کنندگی به حساب می‌آید چرا که از یک سو در ماه مارس آن سال بورس نیویورک به اوج بی‌سابقه‌ی خود رسید اما از سوی دیگر آثار و چندمآزاد ظرفیت تولیدی و نیروی تقاضای مؤثر کافی در برابر عرضه اشکار گردید.

توزیع بیش از یک تریلیون دلار برای تحریک و پختن به اقتصاد - قادر به بیرون آمدن از افت اقتصادی و رکود پیگیر ده سالش نمی‌شد. سقوط تدریجی بورس NASDAQ - که حاوی سهام شرکت‌های تولیدکننده آخرین وسایل الکترونیکی، سخت‌افزار و نرم‌افزار و رایانه‌ای و وسایل ارتباطی راه‌دور و خلاصه نعام آن شرکت‌هایی است که «انقلاب اطلاعاتی» مرموز آن‌هاست - از بهار سال ۲۰۰۰ آغاز گردید و در اواخر آن سال شتاب گرفت و در سال ۰۱-۲۰ ادامه یافت و بدین‌سان در عرض یک سال نزدیک به ۳ تریلیون دلار ارزش خود را از دست داد. بورس بسیار پراهمیت‌تر است *دow Jones Industrial* - که سهام سی شرکت غول‌آسای صنعتی مربوط به «اقتصاد قدیم» را در بر می‌گیرد - گرچه دچار تأزیمی و نوسان شده بود اما موقعیت خود را حفظ کرد و در ماه‌های مه و ژوئن امسال توانست به اوج تازه‌ای برسد.

پاره شدن حباب بورس *Nasdaq* اما تا این هنگام اثر خود را گذاشته بود. به این معنا که همه‌ی شاخص‌های اصلی اقتصادی - جز شاخص کار ساختمانی - رو به نزول گذاشته بود. تولید صنعتی (این زیرساخت حیاتی اقتصاد آمریکا) در ۱۱ ماه قبل از سپتامبر ۰۱-۲۰۰۱ به طور بی‌سابقه‌ای مسیر نزولی داشت: «امسید مصروف‌کنندگان به آینده اقتصاد» که از «*Consumer confidence*» شاخص‌های پراهمیت اقتصادی و نشانه تعادل مردم به خرید کالاها می‌مصرفی است به همین ترتیب، در یک سال پیش از سپتامبر ۰۱-۲۰۰۱ به طور بی‌سابقه‌ای رو به سقوط داشت. رشد تولید ناخالص داخلی (*GDP*) در سه ماه دوم سال ۰۱-۲۰۰۰ که قبلاً ۲/۵ درصد پیش‌بینی شده بود تنها ۰/۲ درصد اعلام گردید. پیش‌بینی زیاده‌ی یکبارگی در عرض چند ماه قبل از سپتامبر از ۲/۹ درصد به نزدیک ۵ درصد رسید و بدین‌سان نظریه پردازان اقتصادی آغاز به پیش‌بینی حتمی ورود به یک دوره رکود اقتصادی کردند.

با این پیش‌زمینه تقریباً *dow Jones* نیز از این پیامدها در امان نمانده و از اوتال ماه ژوئن امسال آغاز به سقوط کرد به طوری که در چند ماه پیش از فاجعه ۱۱ سپتامبر نزدیک به ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داده بود و به طور پیگیر و رو به نزول داشت. نکته پراهمیت در طول همه‌ی این رویدادهای

اقتصادی این بود که بر خلاف سال‌های گذشته، بازار سهام و رشد رو به پائین اقتصاد به دست‌کاری‌های یزرب و تاب آقای گرین چوای نمی‌داد. با آن که او در ۱۲ مارس ماه اخیر بهره بانکی را ۸ بار کاهش داد، و نرخ بهره وام بانک مرکزی به بانکهای دیگر را از ۵٪ به ۴٪ رسانده بود - پدیده‌ای که کوهسابقه بود. اما این کار جز در زمینه خانه‌سازی اثر چندانیتی بر گرایش اقتصاد به سوی رکود نگذاشت چرا که این بار مشکل برترانی اقتصاد نه قدرت خرید مردم بل که آفت شدید سرمایه‌گذاری در وسایل تولید به دلیل وجود مآزاد ظرفیت تولیدی به وجود آمده در سال‌های پرتلاهب دهه‌ی ۱۹۹۰ بود.

این تصویر کلان‌سبک و قدیمی «مرحله‌ی رکود اقتصادی به سرعت داد و هوار «انقلاب اطلاعاتی» و «اقتصاد نوین» را در کسولی تبلیغ‌کنندگان آن خفه کرد.

آنچه موجب خجالت بیش‌تر آقای گرین سین - از طرفداران سرسخت نظریه «اقتصاد نوین» - و طرفداران او گردید انتشار آمار وزارت کار مربوط به رشد بازاروری کار در صنایع خدمات تولیدی این آمار نشان می‌داد که ارقام اعلام شده‌ی قبلی به شدت اغراق‌آمیز بوده است و در بهترین سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ میزان رشد بازاروری کار نه ۴/۵٪ بل که ۳٪ در تمام دهه‌ی ۱۹۹۰ حتی کمتر از ۲٪ بوده است - که رقمی حدود نصف میزان رشد بازاروری کار در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ و رشد آولی دهه‌ی ۱۹۷۰ است.

عامل پراهمیت دیگری که بیش از باقیمه ۱۱ سپتامبر موجب وحشت گردانندگان رژیم گردید این بود که برای نخستین بار در ۶۰ سال اخیر تمام پیش‌بینی‌های جهان (به استثنای چین) دچار افت اقتصادی بوده است. اقتصاد آمریکا و اقربا و همسایگان لاتین در بحران عمیق اقتصادی به سر می‌برند بل که ژاپن - دومین اقتصاد جهان - در ۱۱ سال اخیر دچار افت و رکود اقتصادی درمان‌ناپذیری بوده است. اقتصاد اروپا گرچه در حال رکود نبود اما چنان تحریک - چون اقتصاد دهه‌ی ۱۹۹۰ آمریکا - نداشت که بتواند به عنوان یک موتور محرکه، اقتصاد بسیاری دیگر از کشورها را از فروپاشی نجات دهد.

لارم به دست‌کاری است که گسترش سریع تجارت جهانی در ۵۰ سال اخیر یکی از مشخصه‌های پراهمیت اقتصاد جهانی بوده

است. میزان رشد تجارت جهانی اما از سال ۱۹۹۵ به طور چشمگیری رو به افکندگی بوده. وجه دیگر و پراهمیت اقتصاد جهانی در سال‌های اخیر رشد سرسام‌آور بازار مالی، اوج‌گیری بی‌سابقه میزان وابستگی شخصی و کسب و کارها، رشد میزان ورشکستگی‌ها به همان میزان و در نتیجه ضربه‌پذیری خطرناک و سهمگین سیستم مالی و بانکی جهان است. روی دیگر سکهی این رویدادها، پی بردن بخش‌های هر چه وسیع‌تری از محافل کارگری و روشنفکری به اثرات نامطلوب به اصطلاح «جهانی شدن» سرمایه بر کشورهای «جهان سوم»، بر محیط زیست و بر میزبانات کارگری و آلوده‌های کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به ویژه در آمریکا بود. سبب دل نیست که در چند سال اخیر شاهد اوج‌گیری مبارزاتی پرطنان علیه نظام سرمایه و «جهانی شدن» بودیم.

واکنش برقی آسا و جنون آمیز هیئت‌های حاکمه آمریکا در قبال واقعه ۱۱ سپتامبر را باید در پرتو این پیش‌زمینه‌های اقتصادی - سیاسی دید. اگر به تاریخ اقتصاد کشورهای اصلی سرمایه‌داری - به ویژه آمریکا - در طول قرن ۲۰ نگاه کنیم ملاحه می‌کنیم که چگونه به عنوان دارویی مقوی برای علاج رکود و بحران اقتصادی نقش اساسی بازی کرده است. از دیدگاه هیئت حاکمه این کشورها، جنگ دو پیامد بسیار پراهمیت دارد. یکی سیاسی و دیگری اقتصادی. با آشکار شدن بحران ملاحظه‌ناپذیر اقتصادی، تضاد میان کار و سرمایه رو به اوج می‌گردد و امکان «تازا زسی» اجتماعی بالا می‌رود و کل نظام در معرض خطر انقلاب قرار می‌گیرد. اعلام جنگ و حالت فوق‌العاده علیه دشمن خارجی موجب بالا گرفتن حس وطن پرستی، به ایجاد رادیکالیزم پرچه ملی، در نتیجه و تحت بسج مردم به دور هیئت حاکمه موجود علیه دشمن خارجی می‌گردد. بدین سان جنگ از نظر سیاسی انرژی قدرتمندی برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای داخلی و تازا زسی‌های مختلف بر تضادهاست. است چنانچه که هر کس به دفاع از «سپهن» برخورد به خیانت متهم خواهد شد.

از نظر اقتصادی، جنگ موهیتی برای درمان موفت افت و رکود اقتصادی است. چنانچه چون اقتصاد جنگی با میلیاردی کردن اقتصاد

سج تقاضا را بالا می‌برد - آن چه اکنون به اقتصاد کسبزی - نظامی - *(Military Keynesianism)* معروف شده است. حثا نظریه پروازان خود نظام هم از اذنان به اثرات جنگ برای علاج رکود اقتصادی ابائی ندارند. در واقع کبوتر نظریه پرواز با اقتصادی را می‌توان یافت که اذنان نکرده باشد که جنگ دوم جهانی اقتصاد بحران زدهی سال‌های دهه ۱۹۳۰ را از سقوط نجات داد.

در همین راستا جنگ کره نه تنها دارویی مقوی برای اقتصاد ژاپن بود - به دلیل خریدهای میلیارد دلاری وسائل و ابزار توسط آمریکا از آن کشور - بل که رکود اقتصادی اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰ آمریکا را نیز انقیام بخشید. جنگ جهانی و نیز دارویی تقویتی هم برای اقتصاد کره و چین و هم دارویی مؤثر برای رکود سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ آمریکا بود. در طول تمام این مدت نیز جنگ سرود، به قول همین اقتصاددانان چون کف مستحکم، برای جلوگیری از فروریختن کل اقتصاد عمل می‌کرد. رکود و تورم (*Stagflation*) دهه ۱۹۷۰ موجب برافزاندن کارتن و روی کار آمدن ریگان شد و او هم با تزریق آنتروپین دلار بودجه‌ی نظامی در اقتصاد آمریکا «روشن» دهه ۱۹۸۰ را به وجود آورد. در جنگ خلیج میزبیم که دارویی مؤثر برای علاج رکود سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ بود.

به طور کلی گرچه هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات در سال‌های اخیر در باب معضلات «دولت بزرگ» و محاسن «کوچک کردن دولت» داد سخن داده و قلم‌فرسایی کرده‌اند و با آن که اقتضای بودجه دولت شامل بخش خدمات اجتماعی، قطع شرخ جنگ کودکان بی‌ضامت گردیده اما هیچ‌کدام در صدد کوچک کردن حجم بودجه‌ی نظامی - امنیتی دولت نپرداختند. به عکس خاندان سال‌های پایان دولت کلینتون نیز بودجه نظامی آمریکا رو به صعود گناشته بود.

سیر نزولی اقتصاد در یکسال اخیر اما نیاز به تزریق دارویی مقوی تر داشت. اصرار کل هیئت حاکمه آمریکا به فرستادن جورج دبلیو بوش به کاخ سفید را - چه حزب جمهوری خواه که با قدرت هر چه تامل‌تر برای تسخیر کاخ سفید وارد عمل شد و چه حزب دموکرات که با رسوایی هر چه تامل‌تر از استفاده از حق قانونی خود در اعتراض به تقلبات انتخاباتی دست کشید و به جورج بوش اجازه‌ی پیروزی داد. باید در پرتو این

رویدادها در اقتصاد آمریکا دید. بازار هم در پرتو این رویدادهاست که باید دید چرا آمریکا حمله به «مرکز تجارت جهانی» را نه «حزب علیه مردم آمریکا» یا «جنایت علیه بشریت» بل که «حمله به آمریکا» و «جنگ علیه آمریکا» می‌خواند. و نشانه‌ها و آثار این «جنگ جدید» گرچه در کوتاه مدت، اقتصاد را در سطح به سوی رکود برد اما در پشت آن نشانه‌های دیگری را نیز باید شاهد بود. پیروزی تازیم در صفحه اول بخش اقتصادی روز ۲۲ سپتامبر خود می‌نویسد: «هنگامی که پیوست سهام نیویورک پس از حمله به «مرکز تجارت جهانی» دوازده آنگاز به کار کرد، سهام شرکت‌های اسحه‌سازی آمریکا که بستگین شخصی اصلی آن‌هاست سر به آسمان کشید. یکی از سودبرندگان این واقعه شرکت *Raytheon* سازنده موشک تاماهاک است که از روزهای اول آمریکا پرتاب می‌شود.

و این مقاله نزدیک به دو هفته قبل از حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان نوشته شد. اکنون که این موشک‌ها شب و روز شهرها و دهات افغانستان قو می‌ریزند بهتر می‌توانیم به آسودگی چشم سهام شرکت *Raytheon* - «استگن با اعلام حالت فوق‌العاده و جنگ، در سال تهیه فهرسی از سلاح‌های پیشرفته است و در نتیجه شرکت‌های غول آسانی چون *لاک‌هید - مارتین* و *آی‌آر (سازنده وسائل الکترونیک هواپیماها (جنگی) سودبرندگان اصلی حمله به برج‌های دوقلو هستند. اگر این حمله سهام دیگر شرکت‌ها را شدیداً پائین آورد، آینده وضعیت نظامی - امنیتی سر به چند سال گذشته بهبود چشمگیری پیدا خواهد کرد - می‌توانیم که بالاترین مقامات دولت جدید بوش - به ویژه دونالد رامز فلد وزیر دفاع - نه تنها بوندهای تشنگانگی با شرکت‌های تشنگی بل که با شرکت‌های اسحه‌سازی بزرگ دارندند خبرنگار اقتصادی روزنامه سیس ایامه می‌هد:*

«مخالفت با افزایش عظیم بودجه نظامی، در اثر این حمله نه مرکز تجارت جهانی) یک شبه باید بد گردیده است و اعضای کنگره به راحتی حاضر شدند. بودجه تأمین اجتماعی (*Social Security*) را که تاکنون دست نخورده یاقی مانده بود به مصرف رسانند. بودجه نظامی در حال حاضر دارد به اوج و از مدوم می‌رسد و این مسئله یک محرک نوع کسبزی

(Keynsian) برای اقتصاد است. سه روز

پس از این حمله، کنگره ۲۰۰ میلیارد دلار بودجه اضطراری به تصویب رساند که ۱۰ تا ۱۵ میلیارد آن نصیب پنتاگون خواهد شد. در چند هفته آینده انتظار می‌رود کنگره ۳۳ میلیارد دیگر اضافه بر بودجه کنونی وزارت دفاع به تصویب رساند و بودجه پنتاگون را به ۳۲۹ میلیارد دلار برساند. انتظار می‌رود که پنتاگون برای سال ۱۵،۲۰۰ تا ۲۵ میلیارد دلار دیگر افزون بر بودجه سال ۲۰۰۱ درخواست کند.

نویسنده پس از برطرف کردن شرکت‌های چین، جنرال الکتریک، بوئینگ، لاکهید، نورث رومپ و دیگر شرکت‌های اسلحه‌سازی که سودبرندگان اصلی این وقایع‌اند به جنبه پراهمیتی اقتصادی این افزایش سرمایه‌ها بودجه نظامی اشاره کرده و می‌نویسد:

«بخش از این منابع بزرگ پس از سوازیمر شدن به سوی شرکت‌های نظامی، به طور ناخواسته به پیمانکاران کوچک‌تر خواهد رسید. آقای جان ویلیامز، رئیس مجمع صنایع دفاع ملی به شرکت‌های می‌گوید: «این موج وضع هم در خوب خواهد شد.»

نوع جنگی که دولت آمریکا اعلام کرده تنها صنایع اسلحه‌سازی را رونق نمی‌بخشد؛ «افروزش درها و پنجره‌های ضد مواد منفجره برای پنتاگون و دیگر ساختارهای نظامی افزایش خواهد یافت و سپس با فرستادن وسایل جنگی به دیگر نقاط جهان و مستهلک شدن سریع این وسایل، فروش قطعات و وسایل یدکی بالا خواهد رفت و برای پیمانکاران تعمیر و نگهداری این وسایل شغل ایجاد خواهد کرد.»

(نیویورک تایمز ۲۲ سپتامبر - صفحه C1)

به قول نویسنده مقاله:

«طراحان پنتاگون اما صحبت از شدت بخشیدن به تولید سلاح‌های بسیار سنگین‌تر در مقیاس بالای می‌کنند. مثلاً آقای رمز فلند وزیر دفاع تأکید می‌کند که برای یافتن اسامه بن لادن باید شمار هواپیماهای تجسی‌نا با بالا برود.» آقای لازار رئیس یکی از شرکت‌های تولید کننده وسایل الکترونیکی هواپیما می‌گوید: «فوق‌سه ۱۱ سپتامبر کل چشمانداز آینده کارخانه‌های اسلحه‌سازی را تغییر داده است.»

(همان‌جا)

دیگر رشته‌های صنعتی که از وضع فوق‌العاده و رعب و وحشتی که سران دولت و دستگاه‌های ارتقا جمع در میان مردم به

وجود آورده‌اند، سود می‌برند عبارت‌اند از تولیدکنندگان وسایل و ابزار دریایی افراد از طریق عکاسی و فیلمبرداری اشکار و نهان در مردم در معابر عمومی، ساختارها، میان‌های ورزشی، استان‌ها، بانک‌ها، ادارات و دیگر اماکن عمومی است. به قول محله نیویورک تایمز ۱۷ اکتبر: «در هفته‌ی بعد از حمله ۱۱ سپتامبر با آن که ارزش سهام اغلب شرکت‌های آمریکایی به شدت کاهش یافت. سهام چند شرکت که فرآورده‌هاشان به ویژه برای عصر تازه‌ای پر از دلخواه مناسب‌اند به شدت افزایش یافت.» در همین راستاست که در همین چند هفته، فروش تفنگ مسلسل و تانچه نیز دو برابر شده است و بازار مراکز تمرین تیراندازی سخت رونق یافته است.

با این همه پرسش پراهمیتی که مطرح می‌شود اینست که آیا همه‌ی این تسهیلات و مخارج جنگی و بالا گرفتن ده‌ها میلیارد دلاری بودجه نظامی آمریکا، قادر به ایجاد ترک کافی برای بیرون آوردن اقتصاد آمریکا از حالت رکود کنونی است؟ پاسخ به این سؤال در درجه اول بستگی به آن دارد که برنامه دولت جورج بوش برای ماه‌ها و سال‌های آینده چیست و میلیتاریزه کردن اقتصاد به دلیل ماچ‌جوشی‌های تازه آمریکا چه ابعادی پیدا خواهد کرد.

اگر اقتصاددانان آمریکا بر این عقیده‌اند که جنگ علیه افغانستان در ایجاد کنونی‌اش قادر به بیرون آوردن اقتصاد از سکون و رکود نخواهد بود، به قول مفسر اقتصادی نیویورک تایمز:

«ماهیت مبارزه جدید علیه تروریسم چنان است که به نظر نمی‌رسد نتواند مانند تحولات جنگی پیشین - که توانستند رونق اقتصادی به وجود آورند - اقتصاد کنونی را تجدید حیات بخشد.»

(نیویورک تایمز ۱۹ اکتبر ۲۰۰۱ - صفحه B12)

به نظر مارتین ریبی رئیس دیپارتمان اقتصادی کلمبتون، هنوز این سؤال مطرح است که واقعه ۱۱ سپتامبر آیا اقتصاد را به سوی رکود خواهد کشاند و یا آن را از رکود بیرون خواهد آورد. عاملی که می‌تواند اقتصاد را به سوی رکود کشد تنویتی مردم و خودداری آن‌ها از خرید کالاها می‌صرفی است.

عاطلی که ممکن است موجب بیرون آمدن آن از رکود گردد، بالا رفتن هزینه دولت از جمله مخارج نظامی، کاهش مالیات‌ها و کاهش نرخ بهره است.

مخبر روزنامه، سپس جنگ دوم جهانی و جنگ ویتنام از مثال می‌زند که چگونه اقتصاد آمریکا از بحران دهه ۱۹۳۰ و رکود اوایل دهه ۱۹۴۰ نجات دادند و سپس از زمان استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد ریچارد تیگر می‌نویسد: «حادثه من این است که اثرات اقتصادی این جنگ شبه اقتصادی جنگی پیشین باشد. متها اگر تقویت اقتصادی از طریق افزایش هزینه‌های دولت از جمله هزینه جنگی (بزرگ‌تر از آن ناسد که استوارش را داریم یعنی در حد کنونی بعادت) در آن صورت تفاوت‌های اثر این جنگ بیش از شباهت‌های آن با جنگ‌های گذشته خواهد بود. (همان‌جا) بان استن این اقتصاددان دیگر می‌گوید: «ما صرفاً هنوز نمی‌دانیم که فعالیت‌های نظامی به کجا خواهد کشید. به سخن دیگر در صورتی که جنگ افزایش بودجه جنگی ابعادی بسیار وسیع‌تر از آن پیدا نکند، امکان این که جنگ کنونی بتواند در روش به اندازه کافی قدرتمند برای علاج اقتصاد بیمار کنونی باشد ناچیز خواهد بود و در چندین پیش زمینه اقتصادی است که باید گوش‌های سخت و بی‌امان جناح هارترین هیئت حاکمه - به نمایندگی افرادی چون پال وولوتو، ریچارد پرل، هنری کیسینجر، نیوت کینگریج و دن کویل در گروه پر قدرتی به نام «هیئت تعیین سیاست‌های دفاعی» با دنبال کرد این گروه اکنون در حال وارد کردن سخت‌ترین فشارها به دولت جورج بوش برای گسترش جنگ به عراق، سوریه، ایران و لبنان‌اند.»

پیامدهای سیاسی

بازندگان واقعی فاجعه ۱۱ سپتامبر اگر در درجه اول کارگران و زحمتکشان آمریکا و به همراه آن‌ها صد میلیون انسان‌های زحمتکش و محروم کشورهای است که اکثریت شهرنشانش مسلمانان برندگان واقعی این فاجعه در درجه اول جناح راست سیاسی آمریکا یعنی خوارترین بخش هیئت حاکمه آمریکا - بخشی که اکنون هر سه قوه حکومت را زیر سیطره خود دارد - و در درجه دوم هیئت‌های حاکمه ارتجاعی در سراسر جهان است.

حزب جمهوری خواه و راست‌گرای مذهبی در این کشور سال‌هاست که یک سلسله برنامه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سر داشته‌اند و درصدد بودند آن‌ها را پیاده کنند اما

هر بار با مقاومت سخت اکثریت مردم آمریکا روبه‌رو شده‌اند. فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهترین فرصت را به دست آن‌ها داد تا این برنامه را با راضی کنونیتهایی به مردم بقبولانند و در صورت امکان پیاده کنند. از این رو لازمست ابتدا به پیش‌بینی‌های سیاسی موجود در آمریکا قبل از وقوع این فاجعه اشاره کنیم تا بتوانیم پدیده‌هایی را که حیاتی‌ترین روز هر شاهد پیاده شدنت هشتم به خوبی درک کنیم.

هجوم جناح راست سیاسی برای تسلط بر هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه آمریکا تاریخی پیچیده دارد و آغاز دور جدید آن به سال‌های دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد؛ زمانی که مبارزات ضد جنگ ویتنام در اثر طولانی شدن جنگ، تلفات بالای ارتش آمریکا، راه پادشاهی تمایز نژادی، شیوع مستحکمی‌های گشتار و جنایات صورت‌ناپذیر ارتش آمریکا به اوضاع خوب و ششمین مردم آمریکا و سر به عصیان کشیدن بخش وسیعی از جوانان و روشنفکران اوج گرفت و در نتیجه جامعه سیاسی جامعه بالا رفت و مشروعیت نظام توسط بخش قابل توجهی از مردم زیر سؤال رفت.

هیئت جامعه که از این تحولات دچار وحشت شده بود، پس از پایان دادن به جنگ، هجوم ناپذیر ارتش آمریکا به اوضاع علیه این موج آزادی خواهانه و دموکراتیک آغاز کرد. یکی از تئوریسین‌های اصلی این هجوم ساموئل هانتینگتون نویسنده اصلی کتاب «بحران دموکراسی» بود؛ کتابی که برپای تئودیه از «کمیسیون سه جانبه» (Trilateral Commission) ریاست دویلد را کتل نوشته شده بود و در آن پیشنهاد می‌شد که این «بحران» باید هر چه زودتر خاتمه یابد.

نردیدی نمی‌توان داشت که یکی از دلایل بنیانی «خاموش شدن» این «بحران» و موفقیت هجوم اتانوالدینگ علیه نهادهای ترقی خواه و جدید چنین عسقم در به اصلاح «ارتباطات سه‌جانبه» بود. اختلاف میان چین و شوروی و رفتن آن‌ها به آستانه جنگ، دسترسی بعدی سان، ویتنام، چین و روسیه و ویتنام، کامیونج سوی دیگر و فوجایی که در کشور کامیونج در زمان بلوکت روی داد.

به طور همزمان البته، شمار زیادی از روشنفکران سرشناس و چپ اروپا، در اثر سرخوردگی از «سوسیالیسم واقعاً موجود و

شکست جنبش ۱۹۶۸ پاریس، میدان‌گاه مبارزه با از خیابان‌های پاریس به برج عاج دانشگاه‌ها کشانده و در آن جا دست به تئوریزه‌های «پساامپریالیسم»، «پسااستعمارگرایی»، «پسا مارکسیسم» و انواع «پسادهای دیگر زدند و از این رهنمادز، دانسته یا نادانسته خدمتی بزرگ به موفقیت هجوم راست سیاسی در اروپا و آمریکا کردند.

همه این رویدادهای فکری، اپدولوژیک، هرهه را زکود اقتصادی و اختلال در بازارهای مالی جهان در سال‌های دهه ۱۹۷۰ به چالی آن که فضا را برای فعالیت نیروهای ترقی‌نویز فراهم کند زمینه را برای روی کار آمدن دولت ریگان و جورج بوش در آمریکا و مارگارت تاچر در انگلیس فراهم ساخت.

ریگان و بوش در دوره ۱۲ ساله ریاست جمهوری خود با جامعه‌های امنیتی ۹ نفره دیوان عالی کشور و تئیس امنیتی جدید از میان قضات شناخته شدهی دست راستی توانستند یک اکثریت ۵ نفره قطعاً محافظه‌کار در بالاترین ارگان قضائی کشور تثبیت کنند و از آن پس به طور یکره و بی‌امان دست به گذراندن یک سلسله قوانین به ضرور طبقه کارگر و به نفع انحصارات بزرگ آمریکا زدند که ماحصل آن در واقع از میان بردن قوانین و مقررات تصویب شده در دوران «دویدل» روزولت و در نتیجه تضعیف قدرت سندیکاهای کارگری از یکسو و آزاد گذاردن دست کارفرمایان در اخراج اراده کارگران، تقلیل مزد و مزایای آن‌ها و به وجود آوردن عدم امنیت شغلی و مجاز داشتن تمرکز و تراکم سرمایه (نقو قوانین ضد نراست و آزادی شرکتها به اقدام‌های بی‌سابقه در تاریخ سرمایه‌داری آمریکا) از دیگر سو بود.

خردکننده‌ترین بخش این روند انحصاری در دستگاه‌های ارتباط جمعی صورت گرفته که ماحصل آن تمرکز بخش تبیین کننده این دستگاه‌ها، صنعت‌هاک و شول‌اس‌ا‌ر دست به اصلاح عظیم یعنی جسرال الکتریک، وستینگهاوس، تام - وارنر و والت دیزنی و امپراتوری روبرت مردوخ بود.

به نظر می‌آید هر کسی بتواند از یک پیکرهای خزنده دست راستی در آمریکا نام ببرد باید در درجه اول به روند تحریکات حساب شده در دستگاه‌های ارتباط جمعی آمریکا در ۲۰ سال اخیر توجه کند تا ببیند چه تغییر عمیقی در کیفیت برنامه‌های آن‌ها از جهت حذف تدریجی

اما پیگر دیدگاه‌های سائرس، مستظفر کاز، دن خیرنگاران، به نادر و استخواندار مستظفر، تامی کلیبت برنامه‌ها، هجوم بی‌امان مقسیرین و تحلیل‌گران راست افراطی از نوع راش لیمان و افزایش تصور ناپذیر برنامه‌های تبلیغ مذهبی و نژادپرستانه راستی و از گند و سس و خشونت و نژادپرستی صورت گرفته است.

جناح راست اما فعالیت خود را به دو زمینه دانشگاهی - روشنفکری و دستگاه‌های ارتباطی جسمی محدود نکرد؛ بلکه با استفاده از کمک‌های مالی صدها میلیون دلاری خانواده‌های بسیار ثروتمند و شناخته شده در ایالات غربی و جنوبی و از طریق شبکه‌های تلویزیونی مذهبی و شوهای (ادبوسی Talk Show) متعدد و تبلیغات پیگیر و بی‌امان با استفاده از دیگر وسائل - به ویژه در جنوب و غرب آمریکا که آمادگی بیش‌تری برای این نظرات وجود داشت - آغاز به فرسایش میانگین خود به مراکز آموزشی، قضائی، دانشگاهی و اداری در سطح شهری و ایالتی کردند و بالاخره دانسته فعالیت خود را چنان گسترده کردند که توانستند شمار زیادی نمایندگان دست راستی به کنگره آمریکا روانه کنند تا این که سرانجام به سال ۱۹۹۴ موفق شدند در سنا و مجلس نمایندگان اکثریت را تصویب کنند و قوه مقننه را نیز به تصرف خود در برند.

نکته براهمیت آن که حزب دموکرات به جای آن که در برابر این تحولات به مستحکمی دهه‌های پیش خود وفادار مانده و پایگاه خود را در میان سندیکاهای کارگری، آمویکالیان اهریقلاتی تیار و الفقه‌های مذهبی و قومی نگهدارد، در اواسط دهه ۱۹۸۰، به رهبری کلینتون و جناح صهیونست حزب - یهودیانی که از دهه ۱۹۲۰ به بعد گروه گروه تحت فشار نازیسم و فاشیسم از اروپا به قاره جدید آمده و بخشی از نیروهای زحمتکش و ترقی‌خواه آمریکا را تشکیل می‌دهند، اسار در مرش پیله دهی بعد با صعود از بردان اجتماعی، پایگاه مستحکم در مراکز مالی، پولی، دانشگاهی، مواضع بالای دولتی و دستگاه قضائی و امنیتی و به ویژه دستگاه‌های ارتباط جمعی پیدا کرده و اکنون خود را بخش جدائی‌ناپذیری از قدر صاحب‌امتیاز جامعه آمریکا می‌دانند. دست به یک چرخش به راست تمام عیار زدند و با استفاده از بازار قضائی مزدوم از ۱۲ سال تسلط حزب جمهوری خواه بر کاخ سفید توانستند با فریب

مردم توسط شمارها و وعده‌های توخالی از یکسو و اطمینان دادن به هیئت حاکمه و اول استریت در رها کردن منافع کارگران و خدمت به انحصارات بزرگ از سوی دیگر در سال ۱۹۹۲ به کاغ سفید راه یافته و به مدت ۸ سال با پیشبرد سیاست «جهانی شدن» سرمایه‌های آمریکایی در جهت خدمت به انحصارات فرانسوی و پیاپی کردن قراردادهای پراحمیتی چون نفت (Nafsa) و اسپک (Apec) خدمات گسترده‌ای به پال استریت و بورس سهام نیویورک کند و آن را به اوج بی‌سابقه‌ی در تاریخ رساند.

جناح راست اما مصمم به تسخیر مجدد قوه اجرائیه و انتقال مقر فرماندهی خود از جنوب به واشنگتن بود چون از نظر داخلی نتوانست به برداشتن موانع قانونی مربوط به محیط زیست از سر راه انحصارات نفتی و دیگر تولیدکنندگان انرژی و انحصارات اسلحه‌سازی بود. چرا که مهرهای اصلی آن وابستگی‌های تنگناکی از جهت اقتصادی سیاسی با این انحصارات داشتند. و از نظر اجتماعی نیز مصمم به روی کار آوردن دست محلی و دخالت دادن هر چه پیش تر مصلحت در امور اجتماعی، آموزشی - سیاسی نبود. چیزی که پایگاه اجتماعی - ایدئولوژیک او در میان راست‌گرایان مذهبی بود. انتخابات سال ۲۰۰۰ درس آموزنده‌ای برای مردم آمریکا بود چرا که با چشم خود شاهد بودند چگونه حیدت حاکمه با وجود تسلط بر همه امورهای مالی و تبلیغاتی و امنیتی، باز هم قواعد بازی دموکراسی نرمال (رسمی) خودش را رعایت نمی‌کند و در جریان انتخابات دست به تقلب آشکار در سطوح وسیع می‌زند تا جورج دبلیو بوش را به طور نامشروع به کاغ سفید بفرستد.

با این مقدمه باید دید فضای سیاسی آمریکا در هفتاد و هفت روزهای پیش از فاجعه ۱۱ سپتامبر در چه حال و هوایی بود؟ به جرأت می‌توان گفت که دولت آمریکا در روزهای نخست ماه سپتامبر ۲۰۰۱ از نظر سیاسی، چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی در چنان اثراتی قرار داشت که در تاریخ کمتر سایر آمریکا نظیر نداشته است. و برای محک زدن به این ادعا خوب نگاهمی به تحولات ماههای اخیر، پس از ورود جورج دبلیو بوش به کاخ سفید کنیم.

اکثریت بزرگ مردم آمریکا بر این راز آشکار

واقف بودند که جورج بوش نه با رأی اکثریت شرکت کنندگان در انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۰ (که تازه تنها حدود ۵۰٪ از واجدین شرایط رأی‌دهنده را در برمی‌گرفت) بل که از طریق تقلب آشکار در انتخابات و با کمک اکثریت ۵ نفره دست راستی اعضای دیوان عالی کشور به کاغ سفید راه یافته است. تقاضات چند صد هزار نفره ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱ در واشنگتن علیه جورج بوش از نخستین نشانه‌های این نارضایتی مردم بود به دنبال آن اعضای افریقانی تبار مجلس نمایندگان تقریباً به اتفاق رأی ریاست جمهوری او را رد کرده و هنگام تأیید این انتخابات در کنگره دستجمعی سانی را ترک کردند.

تعیین وزاری شدیداً محافظه‌کار، مذهبی دست‌راستی و جنگ طلب از سوی بوش، تصمیم او به افزایش بودجه نظامی، کاهش بودجه خدمات اجتماعی، آزاد گذارنده دست انحصارات در دست‌انباری به پارک‌های بزرگ ملی برای حفر چاه نفت و دیگر معادن و کسب‌ن چاه و از میان بردن بقایای طبیعت دست‌نخورده کشور به ویژه تصمیم به حفر چاه نفت در مناطق حساس آلاسکا از جهت انجمه زدن به محیط زیست و ادامه بقای موجودات گیوایاب و فزونی به‌ذیر: لطمه زدن به سیستم آموزش عمومی و کمک به دبستان‌ها و دبیرستان‌های خصوصی و مذهبی؛ وضع قوانین و مقررات شدید و غلیظ علیه سفط چنین و یاز کردن راه برای اجباری کردن خواندن مدای وسیع در مدارس؛ پهنشون ۱۶۶ تریلیون دلار مالیات که ۶۰٪ آن نصیب ۱٪ بالای جامعه می‌شد؛ در پیش گرفتن سیاست تولید انرژی که به طور کامل به نفع شرکت‌های نفت و گاز بود و بازگذارنده دست آن‌ها در ساختن مسجد نیروگاه‌های اتمی و استفاده از منابع سوخت فسیلی به جای تحقیق درباره‌ی به گازگیری منابع سالم انرژی چون استفاده از نیروی خورشید و باد برای حفظ محیط زیست و بالاخره آشکار شدن این حقیقت که جورج دبلیو از چنان سطح پائینی از سود و خوش برخورداری است که حتا زبان مادری‌اش را نمی‌تواند به درستی صحبت کند و فقط مروسک خیمه‌سب پارک در دست عناصر خطرناکی چون دیک چینی و دوشالک رمز فلاد و دار و دست‌های کینه‌توز و جنگ‌طلب اطراف آن‌هاست، همه و همه موجب شده بود که محبوبیت رئیس‌جمهور در نازل‌ترین سطح خود باشد. آن چه این عدم محبوبیت و نزدیکی مردم را تشدید می‌کرد وضع

به‌امان اقتصاد کشور. حرکت بی‌امان این اقتصاد به سوی یک رکود و نود یک برنامه‌ی اقتصادی مسوتر و وقعی برای علاج درد بود.

دولت جورج دبلیو با همه این اقدامات ارتجاعی در داخل ارتقا نکرده بل که در سطح جهانی دست به یک سلسله کارها زد که ماحصل آن لزوی کامل دولت آمریکا در سطح بین‌المللی بود. فهرست کوتاه این اقدامات ارتجاعی را چنین می‌توان برشمرد:

۱) با پس کشیدن از قرارداد بین‌المللی در مورد موشک‌های دوربرد با هدف باز کردن دست آمریکا به آغاز یک مسابقه تسلیحاتی تمام عیار دیگر و گستراننده سایه‌ی وحشت بمب‌های اتمی، هیدروژنی، میکروبی و شیمیایی بر جهان برای تسخیر زمین خود.

۲) زیر پا گذاشتن قرارداد کیوتو برای حفظ محیط زیست و بدین‌سان آزاد گذارنده انحصارات آمریکایی در این فن هر چه پیش تر محیط زیست و نابدیده کردن ضمنی القاعات دو پهنلو جزئی و ناگالی این قرارداد که تا آن موقع توسط ارگان‌های بین‌المللی به تصویب رسیده و توسط دولت کسینون بایزفته شده بود.

۳) با پس کشیدن از قرار منع آزمایش‌های اتمی و بدین‌سان آغاز دور دیگری از انفجارات اتمی و به راه افتادن مسابقه‌ی خطرناک در این زمینه.

۴) مخالفت با قرارداد کنترول سلاح‌های کوچک و فروس نامحدود آن که هدفش جلوگیری از قاچاق اسلحه در سطح وسیع بین‌المللی است.

۵) رد پیشنهادی پسر و نکل رعایت آزمایشات و تحقیق برای توسعه و گسترش اسلحه‌ی بیولوژیک و شیمیایی.

۶) مخالفت سازمان‌های نادرگامین‌اندکات (International court of Justice)

۷) مخالفت شدید با فعالیت‌های سازمان ملل در جهت به‌زیستی کودکان به ویژه در «جهان سوم» و تحریر ارگان‌های وابسته به سازمان ملل مربوط به بهداشت و بهداشتی کودکان.

۸) امتناع از امضای اصل جهانی سطح کار کودکان و پردگی کودکان.

۹) تحریر کنوانسیون مربوط به سلاح‌های شیمیایی.

۱۰) تحریر کنفرانس بین‌المللی برای

مستند تراز پرستی و استعمار که در اواخر تابستان در شهر دویزبان افریقای جنوبی برگزار شد تنها بار غار آمریکا در اکثر این اقدامات دولت اسرائیل بوده است. دوتنی که شبوهی رفتار قضائستی این در سرزمین های فلسطین اشغال شده و کشتار و سرکوب جسمی مردم آن با موجب انزوی هر چه بیش تر دو دولت آمریکا و اسرائیل در سطح جهانی شده بود. انزوی دولت آمریکا در سطح جهانی در سدهای پیش از فاجعه ۱۱ سپتامبر چنان شدت گرفت که حتی نزدیک ترین متحد تاریخی و سنتی او یعنی دولت انگلیس نیز راه خود را از او جدا کرده بود.

به طور خلاصه، به اوائل ماه سپتامبر ۲۰۰۱ که می رسیدیم دولت آمریکا و هیئت حاکمه آن نظم داخلی نه تنها دست به گریبان یک رکود اقتصادی و سیاست های نفع اقتصادی آن برای درمان آن به شدت مورد انتقاد اکثریت مردم است بل که از نظر سیاسی نیز سخت زیر محاصره است و اعتراضات گزافی، دانشجویی و اقلیت های نژادی و به ویژه سیاهان و لاتینوها - در حال آلودگی است. از نظر ژئوپلیتیکی هموزی آمریکا زیر سلول رفته و نزدیک ترین دوستان او یعنی کشورهای اروپایی و کانادا راه مستقل خود را در پیش گرفتند و دولت آمریکا را سخت مورد انتقاد قرار می دهند.

در چنین پیش زمینه ای است که می توان درک کرد فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چه مائده ای آسمانی برای دولت جورج بوش و جناح راست سیاسی در آمریکا بوده است و این فاجعه چه ضرباتی به جنبش جهانی مردم آمریکا - جهان زده است.

جورج بوش - که تا اواخر سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان رئیس جمهور جرأت با گذشتن به شهر نیویورک نداشت، پس از این واقعه به عنوان قهرمان مردم این شهر بر سر خرابه های جنوب منتهن برده شد و کارگران و داوطلبان کمک به آسیب دیدگان برایش کف زدند و پرچم تکان دادند.

وزیر داکستری دست راستی دولت جورج دبلیو که یکی از متغیرترین چهره ها در میان مردم بود، در این روزها چارنله می تازد و قوانین قدس تروریستی تلاش را یکی پس از دیگری به تصویب نمایندگان کنگره می رساند.

برای همین ایستاده «مبارزه علیه تروریسم» که در روزهای اخیر به تصویب سنای آمریکا و مجلس نمایندگان رسیده به نتایج

نشان می دهد که سیر حوادث، این کشور را چگونه به سرعت به طرف ترمیم حکومت پلیسی و با بی عیارت بهتر به سوی ترمیم غرضمند خیزش می برد. طبق اذعان روزنامه های کریستین ساینس مونیتنور و نیویورک تایمز لایحه جدید به مأمورین دولت اختیارات زیر را خواهد داد:

- ۱) اختیارات وسیع در کنترل مکالمات تلفنی و ارتباطات اینترنتی افراد دستکوب به تروریسم
- ۲) بازداشت افراد مهاجر دستکوب به تروریسم به مدت ۷ روز بدون هیچ گونه اتهامی و صرفاً بر پایه شک و تردید.
- ۳) جمع کردن اطلاعات در مورد شهروندان دانشجویان و مسافران به ایالات متحده
- ۴) مجاز بودن مقامات در جمع گیری اطلاعات در مورد حرکت، اعتقادات و انتقال پول افراد
- ۵) توقیف اموال افراد دستکوب به تروریسم
- ۶) انجام آزمایش DNA روی آن ها
- ۷) سه برابر کردن مأمورین مرزی در مرز کانادا و نیویورک
- ۸) تکثیر و تکثیر ۱۲ اکسیر و کریستین ساینس مانیتنور ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۱

روزنامه کریستین ساینس مانیتنور می نویسد آقای تام دیوین می گوید بسیاری از این مقررات هیچ ربطی به واقعه ۱۱ سپتامبر ندارند و دولت و مقامات امنیتی مدت ها در صدد (عملی این مقررات بودند اما اکنون از این موقعیت برای پیاده کردن آن ها استفاده می کنند.

جو اختلال و رعب و وحشی که به دنبال فاجعه ۱۱ سپتامبر به وجود آمده، به تجزیه و تحلیل سربین دولت به آزادی ما و حقوق ما در مردم خاتمه پیدا نمی کند بل که چهره ای به مراتب کزیه تر دارد.

آقای فولیدی ایبرامز متخصص آزادی بیان (اصلاحی اول قانون اساسی آمریکا) می گوید «هنگامی که احساس خطر و تهدید می کنیم، اصلاحی اول یا ارزش های مربوط به آن تابع مصالح دیگر می شود» (نیویورک تایمز ۲۸ سپتامبر صفحه B8). نمونه ای آشکار آن برخورد شدید میان گناخ سفید و بیل ماهر (Bill Maher) گرداننده یکی از برنامه های غیر اخلاقی شب شبکه تلویزیونی ای بی سی است، چرا که او ضمن این برنامه در جواب یکی از سناورها که گفته بود ریاندگان هواپیما مشت آدم بزدل اند گفته بود «بزدل دولت امریکاست که به

هدف های در فاصله هزاران مایل هویتک می زند نه ریاندگان هواپیما. به دنبال این گفته: تمام انحصارات که تعلق به این برنامه می رسد آنست که کمک مالی خود را قطع کردند تا ادامه برنامه را ناممکن سازند به طوری که او مجبور شد به طور علنی از گفته خود منظر خواهی کند. آری فلاشر سخنگوی کاخ سفید بعد به بیل ماهر حمله کرد و گفت: «مردم باید مواظب گفتار و رفتار خود باشند».

کاخ سفید اما به این گفته سخنگوی رسمی اش اکتفا نکرد. چند روز بعد کوندولیزا رایس، مشاور سیاسی رئیس جمهور رؤسای بنح شبکه تلویزیونی را فرا خواند و از آن جا محبت داوطلبانه «مواظب رفتار و گفتار خود باشند» این ها به جنبه های است که روزی در شورای سابق و بنا حکومت های دیکتاتوری و دستخشانده آمریکا می توانست رخ دهد. منتها با یک تفاوت بسیار پراهمیت: و این آن که در شورای سابق و کشورهای دیکتاتوری «جهان سوم» همیشه به برابری فشار دولت مقاومت و مبارزه و سرپیچی وجود داشته. در آمریکا اما هر پنج شبکه تلویزیونی با جان و دل پذیرفتند که چرا که در وقت مواظب این دو - انحصارات بزرگ صاحب شبکه های تلویزیونی و دولت آمریکا - چنان به هم گره خورده و در هم تنیده است که دولت نیازی به سانسور رسمی ندارد.

اما نوبت به مردم آمریکا که می رسد شاهد مقاومت در برابر دولت هستیم. به طوری که تاکنون تعداد نامشومی از استادان، خبرنگاران، کتابداران اموزگاران و کارکنان دولتی و خصوصی به شمار اشلار نزارش مخالفت با دولت در مورد فاجعه ۱۱ سپتامبر از کار برکنار شده اند.

تمام گوستینگ روزنامه نگار یکی از روزنامه های تکراسی که در مقاله خود نوشته بود جورج دبلیو بعد از اصابت هواپیما به برهانی دو «قلم» هشت یک پیچه ترسو دون کشور می گشت و به خاطر وحشت از گلیس، دنبال پناهگاهی در رخصواب مدرش می گشت. یا آن که مجبور شد بلافاصله در تیر اول روزنامه از این کار خود منظر خواهی کرد روز بعد شغل خود را از دست داد.

مشقین برنامه آخر تلویزیون KOMU که توسط دانشجویان و مدرسن دانشگاه مسوری اداره می شد از گویندگان شد خاسته بود که ضمن اجرای برنامه پرچم امریکای لیاث خود اویزان نگذشتند نمایندگان مجلس ایالتی

میوسری بلافاصله درخواست رسیدگی به وضع بودجه این تلوویزیون را کرده. «در ایالت آرکن، آقای شان گوتری روزنامه نویس ۶۱ ساله به خاطر انتقاد از رئیس جمهور، به دفتر ناشر روزنامه آقای دنیس ساک فرا خوانده شد و بلافاصله از کار اخراج شده (نیویورک تایمز ۲۸ سپتامبر - صفحه ۱۵۵)

و چنین جو رعب و وحشی لاجرم صدای بسیاری از گروهها، سازمانها و محافل طرفدار کارگران و زحمتکشان و طرفدار حقوق مدنی نه



صفحه الکترونیکی اگسفام حذف گردید. (نیویورک تایمز ۲۷ سپتامبر صفحه ۱۵۵) به قیور، این روزنامه، پس از این واقعه بسیاری از سازمانهای طرفدار محیط زیست و گروههای ترقی خواه طرفدار کارگران و زحمتکشان به طور چشمگیری عقب نشینی کرده اند. به طور مثال کلوب سیرا (Sierra Club) که یک سازمان معتدل و لیبرال طرفدار محیط زیست است شمار «watch dog» (یعنی مواظب کارهای چروچ دلبو باشد) را از صفحه الکترونیکی خود حذف کرده است چرا که مردم اکنون آن را توهمین به رئیس جمهور می دانند.

سندپیکارهای اصلی کارگری آمریکا (AFL-CIO) و «سیج» به خاطر عدالت جهانی و بسیاری دیگر از گروههای دیگر که قرار بود روز ۲۹ سپتامبر تظاهرات بزرگی در واشنگتن به مناسبت گروههای سران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تشکیل دهند این تظاهرات را متوقف کردند. «دوستان کره خاکه» (Friends of earth) گروهی مسالامه خود دربارهی تولید ذرت از طریق مهندسی ژنتیک با حنا بدین این که اطلاعاتی صادر کند تعطیل کرد. آسیا راسل یکی از اعضای گروه فعالین فیلاتانیا که طرفدار ارژن کردن داروها برای بیماری اینز هستند به خبرنگار نیویورک تایمز می گوید: «فعالیت سیاسی به طور کامل خفه شده است. الی ماتیس از فعالین کلوب سیرا می گوید: «اکنون زمان انحلال یا یکدیگر به صورت یک ملت واحد است. در حال حاضر فشارت مردم درباره هر کسی که جز این کند فشارت بسیار سخت خواهد بود» (همان جا).

و این ها نمونه ها هستند که چک از موج بزرگ گروشن به راست و سرفراز برنامه های دوازدهم است که حجت حاکم با کمک همه جانبه و فعال دستگاههای ارتش با ما جمعی، سران دولت و نظریه پردازان پرنفوذ دست راستی چنانکه بتوانند - خیال پیاده گردش را دارد. بی چه نیست که بلافاصله پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر تصمیم گرفته شد وزارت خانه جدیدی به نام «امنیت مسیحه» (Homeland Security) به وجود آورد و جورج دبلیو در نظر معروف ۲۰ سپتامبر خود بر بالای این وزارت خانه را به اطلاع همگان رساند. وظیفه ی این وزارت خانه - که با شورای

امنیت ملی و دفتر رئیس جمهور همکاری نزدیک خواهد داشت - هماهنگ ساختن فعالیت ۴۶ اداره ی مختلف مربوط به امنیت داخلی (از جمله پلیس سیاسی FBI و پلیس مخفی صحرایی secret police) خواهد بود. مسئول این وزارت خانه آقای تام ریچ (Tom Ridge) استاندار پنسیلوانیا و یکی از دوستان دست راستی جورج دبلیو خواهد بود. کسی که به عنوان استاندار پنسیلوانیا بیش ترین حکم اعدام را امضا کرده و مصمم است مویا ایوجال روزنامه نگار مبارز سیاه پوست را نیز اعدام کند (انفر دم از جهت امضای حکم اعدام جورج دبلیو بوش استاندار سابق تکزاس است).

تهدیدات فوق نه تنها دست پلیس سیاسی و پلیس - مخفی را باز خواهد گذاشت که به بهانه مبارزه با تروریسم بسیاری از حقوق مدنی و آزادی های فردی در آمریکا را محدود کند و در نتیجه پنهان توپچی برای فشار گذاشتن به گروهها، سازمانها و احزاب ترقی خواه چپ و حتی لیبرال طرفدار کارگران و زحمتکشان و مدافعین محیط زیست و مخالفین تجاوزات آمریکا در خارج و به ویژه سازمانهای مدافع مردم فلسطین بعدا کن بل که دست سازمان سیا را باز خواهد کرد تا تجاوزات خود را در کشورهای خارج تشدید کند. به قول نیویورک تایمز: «فناظرین بر سیستم اطلاعاتی کشور در کنگره به این نتیجه رسیدند که به اداره سیاسی آمریکا (سیا) باید اجازه داد شود با تاکتیکهای ستیزه جویانه از جمله به کار گرفتن مأمورین تابکار خارجی با تروریسم مبارزه کند - بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر، کمیته اطلاعات سنای مجلس نمایندگان به این نتیجه رسیدند که بعضی محدودیت های موجود بر شیوه رفتار سازمان سیا باید از میان برداشته شوند.

وزاری رئیس سابق سیا می گوید: «واشنگتن در این حفته دچار یک درگیری کامل لازم جهت باز گرداندن دست سیا» شده است - این درگیری شامل برداشتن بعضی محدودیت های سر راه انجام بعضی کارها توسط سازمان سیا است که در این سالها بر آن تحمل شده بود» (نیویورک تایمز ۱۶ سپتامبر - صفحه اول) در ادامه مقاله می خوانیم: «کاهش محدودیت بر سر راه آزادی سیا در قتل افراد در سالهای ۱۹۹۰ صورت گرفت؛ پس از آن که محمود شک ایسر گواناگامی مأمور سیا مسئول قتل یک زن و شوهر آمریکایی

بوده است. رهبران کنگره اکنون بر این عقیده اند که دنیا باید به حالت جنگی درآید و به آن اجازه داده شود که نه تنها در سازمان‌های تئورستی فواید کند بلکه آن‌ها را تأیید سازد. ممنوعیت بر سر راه قتل رهبران بعضی کشورهای هم باید از میان برداشته شود. پتر جورج دلبو که رئیس سابق سیا بوده در این هفته علناً اعلام کرد که باید دست سیا باز گنارده شود. رهبران آمریکا دیگر هر گونه انتقاد به قتل سزای فلسطین توسط اسرائیل را کنار گذاشته‌اند. (امعان جا) به طور خلاصه: دولت آمریکا با استفاده از فرصت مفتوح فاجعه ۱۱ سپتامبر این واقعه به عنوان وجهی علیه آمریکا و نه جنسیت علیه مردم آمریکا و به پنهانی «سازره» یا تئوریسم اهداف دوگانه‌ای را دنبال می‌کند.

۱) از جهت داخلی: با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم نسبت به یک دشمن بیگانه و دامن زدن به احساس خطر و ضربه‌پذیری مردم و وانمود کردن دولت آمریکا به عنوان «ناچی»، «حامی» و «رهبر» همه مردم صرف نظر از جایگاه طبقاتی، رنگ پوست، مذهب و قومیت آن‌ها، هدفش سرپوش گذاشتن بر تضادهای عمیق و در حال شدت گیری اقتصادی سیاسی و اجتماعی در آمریکا و دعوت مردم به کنار گذاشتن اختلافات و کم‌اهمیت بودن بیکاری، ناسمتی شغلی، کاهش مزد و مزایای اکثریت عظیم مردم از یکسو و تمرکز و تراکم لوت‌ها و سرمایه‌های انسانی در دست قشری کوچک از سوی دیگر و نابودی تئورستی محرم زینت، متمدن‌تردی علیه رنگین پوستان و گسترش فقر در میان آنان و غریبه و در عرض مصطوف کردن توجه آن‌ها به مسائل «پراهمیت» چین-مسئله «کنسور» دفاع «از زندگی نوع آمریکائی» و «تعین قریبه» در برابر بیگانگان و «مخشیانی» است که چشم دیدن پیشرفت آزادی و دموکراسی آمریکا را ندارند و به خاطر تنگد و حسادت برآنند که آزادی و تمام را از این کشور سلب کنند.

هیئت حاکمه اما با انجام این کار، هدف حتمی‌اش نه فقط «دشمن خارجی» که در هر درجه‌ی اول دشمن داخلی است. سرعوب ساختن حرکت‌های ترقی‌خواه جنبش‌های نو حال اوج گیری کارگری و هر حرکت دیگری که نظام را به چالش گیرد و زیر سؤال ببرد و در صورت لزوم و پیدا کردن فرصت، دست زدن به یک تعرض به شکار نظیر سال‌های دهه‌ی

۱۹۵۰ علیه این نیروها و سرکوب همه جنبه‌ها آن‌ها.

۲) از جهت خارجی: آمریکا هدف‌های زیر را دنبال می‌کند. الف - به صف کردن مجدد شمار هرچه بزرگ‌تری از کشورهای جهان به دنبال خود و تسلط بر نهادهای نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و بانکی این کشورها. نفوذ در این نهاد و استفاده از این تسلط برای تحکیم و پیشبرد سبطه پلاننارخ خود بر بخش‌های هر جنبه زندگی، از جمله (Pax Americana) بسزایمانی گسه پس از فروپاشی شوروی تئوری‌ها و طرح آن توسط اشخاصی چون ساموئل هانتینگتن و پال ولسو و نیز تدوین گردید، اما در سال‌های اخیر - به ویژه پس از روی کار آمدن دولت جورج دلبو - لغات کاری به انجام عملی آن خورده بود.

ب - از این رهنگر آمریکا کوشش می‌نماید کرد هر کشوری را که «تسلط» اخروی وارد شود در زمره کشورهای گردنکش (Roue nation) «پاهگاه تئورستی‌ها» و «حامی تئورستی» گذاشته و زیر فشار سیاسی و اقتصادی قرار داده و در صورت لزوم به آن حمله نظامی کند.

ج - گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه نفت خیز خلیج گسترش نفوذ سیاسی و نظامی خود از منطقه خلیج به آسیای مرکزی و افغانستان و بدین‌سان به وجود آوردن منطقه نفوذی میان روسیه و چین از یکسو و محاصره آن دو کشور و ایران از سوی دیگر و بدین ترتیب به دست آوردن کارت برنده ژئوپلیتیک کم‌بستری که پیش از این با مخالفت شدید روسیه، چین و ایران روبرو می‌شد.

د - تسلط بر افغانستان به عنوان جانی امن برای انتقال نفت و گاز کشورهای اطراف دریای خزر و آسیای مرکزی به خلیج فارس و بدین‌سان دسترسی آسان و ارزان بر ای ذخایر عظیم انرژی

۳ - بیرون افدن از انرژی سیاسی به عنوان کشوری متناوب به حقوق مردم جهان و لگدمال کننده قراردادهای بین‌المللی و وانمود کردن خود به عنوان کشوری معصوم، مورد تجاوز و ظلمت‌کار از جامعه بین‌المللی. حال ستوانی که مطرح می‌شود این است که آیا با تغییرات عمیق سیاسی، نظامی و حتا روانی که هیئت حاکمه آمریکا در چند هفته‌ی اخیر نه تنها در داخل بل که در سراسر جهان به وجود



آورده است خواهد ناست به اهتالی که نام برده شد دست بیاند؟

وارد شدن در این بحث که معنی بسیار پراهمیت است - نیاز به فضاها گسترده‌تر دارد چرا که باید توجه را معطوف به بحران عمیق و مزایای اکثریت عظیم مردم از یکسو و تمرکز و تراکم لوت‌ها و سرمایه‌های انسانی در دست قشری کوچک از سوی دیگر و نابودی تئورستی محرم زینت، متمدن‌تردی علیه رنگین پوستان و گسترش فقر در میان آنان و غریبه و در عرض مصطوف کردن توجه آن‌ها به مسائل «پراهمیت» چین-مسئله «کنسور» دفاع «از زندگی نوع آمریکائی» و «تعین قریبه» در برابر بیگانگان و «مخشیانی» است که چشم دیدن پیشرفت آزادی و دموکراسی آمریکا را ندارند و به خاطر تنگد و حسادت برآنند که آزادی و تمام را از این کشور سلب کنند.

هیئت حاکمه اما با انجام این کار، هدف حتمی‌اش نه فقط «دشمن خارجی» که در هر درجه‌ی اول دشمن داخلی است. سرعوب ساختن حرکت‌های ترقی‌خواه جنبش‌های نو حال اوج گیری کارگری و هر حرکت دیگری که نظام را به چالش گیرد و زیر سؤال ببرد و در صورت لزوم و پیدا کردن فرصت، دست زدن به یک تعرض به شکار نظیر سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ علیه این نیروها و سرکوب همه جنبه‌ها آن‌ها.

۲) از جهت خارجی: آمریکا هدف‌های زیر را دنبال می‌کند. الف - به صف کردن مجدد شمار هرچه بزرگ‌تری از کشورهای جهان به دنبال خود و تسلط بر نهادهای نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و بانکی این کشورها. نفوذ در این نهاد و استفاده از این تسلط برای تحکیم و پیشبرد سبطه پلاننارخ خود بر بخش‌های هر جنبه زندگی، از جمله (Pax Americana) بسزایمانی گسه پس از فروپاشی شوروی تئوری‌ها و طرح آن توسط اشخاصی چون ساموئل هانتینگتن و پال ولسو و نیز تدوین گردید، اما در سال‌های اخیر - به ویژه پس از روی کار آمدن دولت جورج دلبو - لغات کاری به انجام عملی آن خورده بود.

ب - از این رهنگر آمریکا کوشش می‌نماید کرد هر کشوری را که «تسلط» اخروی وارد شود در زمره کشورهای گردنکش (Roue nation) «پاهگاه تئورستی‌ها» و «حامی تئورستی» گذاشته و زیر فشار سیاسی و اقتصادی قرار داده و در صورت لزوم به آن حمله نظامی کند.

ج - گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه نفت خیز خلیج گسترش نفوذ سیاسی و نظامی خود از منطقه خلیج به آسیای مرکزی و افغانستان و بدین‌سان به وجود آوردن منطقه نفوذی میان روسیه و چین از یکسو و محاصره آن دو کشور و ایران از سوی دیگر و بدین ترتیب به دست آوردن کارت برنده ژئوپلیتیک کم‌بستری که پیش از این با مخالفت شدید روسیه، چین و ایران روبرو می‌شد.

د - تسلط بر افغانستان به عنوان جانی امن برای انتقال نفت و گاز کشورهای اطراف دریای خزر و آسیای مرکزی به خلیج فارس و بدین‌سان دسترسی آسان و ارزان بر ای ذخایر عظیم انرژی

۳ - بیرون افدن از انرژی سیاسی به عنوان کشوری متناوب به حقوق مردم جهان و لگدمال کننده قراردادهای بین‌المللی و وانمود کردن خود به عنوان کشوری معصوم، مورد تجاوز و ظلمت‌کار از جامعه بین‌المللی. حال ستوانی که مطرح می‌شود این است که آیا با تغییرات عمیق سیاسی، نظامی و حتا روانی که هیئت حاکمه آمریکا در چند هفته‌ی اخیر نه تنها در داخل بل که در سراسر جهان به وجود